

مکاتیب عرفانی

(قسمت ہفتم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابانده (محبوب علیشاہ)

سی و نهم

فهرست

مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم، سال های ۱۳۸۷-۱۳۸۴)

موضوع

صفحه

آداب دینی و اخلاق دینی - مکارم اخلاق - توجه به عرفان -
آقایان علما/ تصوف و عرفان/ عرفان عملی و عرفان نظری/ در
مورد رشته‌ها و سلسله‌های تصوف که زیاد است باید قول و
فعل آنها را مدنظر قرار داد و نه اشخاص و نام سلسله‌ها را/
عرفان در هر مذهبی وجود دارد بلکه عرفان با روح انسان
آغشته است و از وقتی بشر وجود داشته، عرفان هم وجود داشته
است/ اختلاف در آداب و رسوم و مراسم/ اختیار تثبیت یا تغییر
آداب همیشه به دست مرشد وقت است/ در مورد حاج شیخ
عباسعلی کیوان قزوینی و ادعای قطبیت و استفاده از لقب
منصورعلیشاه برای خودش/ ولایت به اصطلاح حکما دارای
درجات تشکیکی است ولی اطلاق ولایت کلیه، تنها در مورد

پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام است / غیبت امام، مسأله‌ی طریقت /
مسأله‌ی شریعت و مرجع تقلید / دعا کردن، شکرگزاری - در
طریقت نام مرشد وقت برده می‌شود / در مورد لغت شاه در القاب
قطب / در عرفان و تصوّف اصل نصّ است ولی اگر در نصّ
ابهامی بود یا اشکالی داشت آن وقت باید از حیث قوه‌ی تصرف
بررسی کرد / وظایف شریعتی تقدّم زمانی بر وظایف طریقتی
دارد ولی وظیفه‌ی طریقتی تقدّم معنوی دارد / شیعه و سنی،
سنی نبودن مولوی / عشریه بدعت نیست / تشرّف و ذکر اولیه..... ۹
همه چیز را از قوانین خواستن، امر صحیحی نیست / بهتر آن بود
که نقص را در اجرای قانون بدانیم و نه در خود قانون /
همانطوری که جامعه‌ی بشری در حال تحوّل است قوانین هم
باید همیشه در حال تحوّل باشد / تولید نسل در جانداران / ازدواج
اشتیاق به ایجاد نسل و تحصیل لذّت / همراهی و همکاری بین
زن و مرد را عرف جامعه و تربیت و فرهنگ جامعه باید فراهم
کند و قانون نمی‌تواند ایجاد کند / گرفتاری اگر ایجاد می‌شود به
این دلیل است که وضعیت ما منطبق با وضعیت قانون و
خواستهای خودمان نیست / قوانینی که برای زن‌ها وضع شده و
محدودیت‌هایی که بر حسب موقعیت فطری و وظیفه‌ای که
طبیعت به عهده‌ی او گذاشته است، باید تحمّل کند / زن اساس
اجتماع بشری است و به این منظور مرد را موظّف کرده که
آسایش و راحتی همسر را فراهم کند / طلاق / متأسفانه ما از

آنچه در قوانین موجود است، اطلاع نداریم و آن را اجرا نمی‌کنیم/ در مورد سنّ مسئولیت کیفری/ صحیح نبودن قوانینی که در مورد دیه نوشته شده است/ درباره‌ی ارث زن ۲۹

حالت قبض/ نقایص رفع شده در افراد به واسطه و برکت درویشی و نقیصه‌های باقیمانده از ناحیه‌ی نفس اماره/ از رفتار دوستانی که روش آنها را می‌پسندید عبرت بگیرید و از رفتار دوستان و آشنایانی که نمی‌پسندید نیز عبرت بگیرید ۴۱

در مورد مکلف، مجتهد یا عمل به احتیاط یا تقلید/ لباس نمازگزار/ نحوه‌ی قرائت نماز/ خواندن نماز به زبان عربی/ توجه به نیت نماز ۴۴

سعی کردن در انجام وظایف که توفیق آن را خداوند مرحمت می‌فرماید/ در مورد زینت زن و مجاز نبودن استفاده از زینت در غیر موردش/ زن‌ها باعث بقای جامعه و ایجاد نسل هستند/ اگر زن نبود نسل بشر از بین می‌رفت/ بهترین زینت برای زن و مرد طهارت و پاکی است/ مرد چون حالت فعل دارد و زن حالت انفعال، بنابراین زن نباید زائد بر آنچه طبیعت اجازه داده است توجه مردان را جلب کند، با رعایت پوشش اعضایی که محرک این مسأله هستند، زینت برای زن واجب است/ منظور عمده از حجاب آن است که به‌هیچ‌وجه تحریک جنسی در جامعه جز در موارد جایز و شرعی وجود نداشته باشد/ برای حجاب در حج گفته‌اند تمام قوس صورت زن باید پیدا باشد، اگر پیدا نباشد یا

نقاب بپوشد حج درست نیست و باطل است/ در مورد تماس

با سگ ۵۱

جواب سؤالات در همان دستورات فقری داده شده نهفته است که عمده‌ی آنها ذکر قلبی است/ انسان به هر درجه‌ای که به نیستی نزدیک‌تر می‌شود، راز هستی (تا آن حد که به هستی خودش مربوط است) برای او آشکارتر می‌شود، چون راز هستی یعنی انسان خودش را بشناسد/ علم و اطلاع و آشنا شدن به مسأله‌های جدید، مقداری مسئولیت و مقداری محدودیت برای انسان ایجاد می‌کند/ علامت به جلو رفتن در مسیر سلوک: لذت از انجام دستورات/ در حالات شک و تردید که در تمام طول زندگی و برای همه‌ی انسان‌ها وجود دارد، متوسل به ذکر قلبی‌تان بشوید و توجه و تمرکزتان را در معنای آن ذکر بکار ببرید و فکرتان دنبال راه حق باشد، در این صورت

شک مرتفع می‌شود ۵۵

در مورد ظاهر شدن صورت پیر و قاعده‌ی تداعی معنی/ تخلیه‌ی کامل از جسم، فقط در موقع مرگ بدن حاصل می‌شود/ تا وقتی که جسم حیات دارد، ما موظف به نگهداری این جسم بوده و اینکه جسم را به عبادت و اطاعت وادار کنیم/ به همان اندازه که در انجام دستورات و تمرکز حواس موفق شوید، اجر شما رسیده است/ جواب سؤالات در جلسه‌ی عمومی پاسخ داده می‌شود که ضبط می‌کنند و بعد به صورت مکتوب

- منتشر می‌گردد ان شاءالله هر وقت لازم داشتید، تهیه کنید.....۵۹
- در همه موارد، چه موارد شادی و چه مواقع عسر و ناراحتی، به ذکرتان توجّه داشته باشید/ به خاطر داشتن اورادِ مخصوص در موقع خواب و دستور یادآوری زبانی چهارده بار ذکر و چهارده بار صلوات در موقع بیدار شدن برای نماز صبح/ برای تمام خواب‌ها و رویاهایی که دیده‌اید و حالاتتان، شکرگزاری کنید، ولی به
- هیچکس نگوئید.....۶۲
- وجود اعتقادات قوی و ایمان محکم اولاً ضامن انسان می‌شود تا دچار بیماری‌های روانی نشود، ثانیاً کمک به درمان می‌کند/ وسواس در انجام یا عدم انجام وظیفه/ ترس بیجای از آینده را هم می‌توان با توکل بر خدا جبران کرد/ انجام دستورات فقری و بیداری سحر/ عشریه برای سهولت در محاسبه است و نه آنکه عشریه به جای خمس و زکات است/ اینکه بدون کسب تجربه بتوانید در کاری موفق شوید، توقع زیادی است که از خود دارید.....۶۳
- لازمه تربیت و تعلیم، توجّه به بذر است که این توجّه، هم در عالم معنا و هم در عالم ظاهر بسیار ضرورت دارد/ مثنوی تفسیر آیات قرآن است/ هرگز عرفا به «همه خدایید» معتقد نیستند/ انتخاب اشعار مولوی (همانند جذبات الهیه که از طرف یک عارف وارسته به عمل آمده) باید از طرف کسی باشد که در همان راه مولوی قدم می‌زند.....۶۷
- منظور از کتاب، رسالت و احکام و منظور از حکمت، باطن کتاب

یعنی ولایت و احکام و آثار آن می‌تواند باشد/ استمرار و انتقال
سلسله ولایت و بودن نماینده‌ی خدا در هر دوره/ تسلیم به
نبیّ زمان (یا اسلام) مستلزم قبول انبیای سابق و شریعت و
طریقت آنان و قبول ظهور نبیّ لاحق است تا نبیّ خاتم که
حقیقت اسلام را به تمام و کمال در خود و در اُمّتش نشان داد.....۷۰
فهرست جزوات قبل.....۷۳

* با توجه به آنکه پاسخ نامه‌ها و سؤالات فقرا را عموماً در جلسات
فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و
سؤالات نمی‌باشد، لطفاً مطالب این جزوات را قبل از طرح سؤال به
دقت مطالعه بفرمایید.

* خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان
بخصوص فقرا و سایر مؤمنین به مطالب این جزوه، در صورتیکه
بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

* با توجه به آنکه سفارشات درخواستی مشترکین، در کوتاه‌ترین
زمان ممکن تقدیم خواهد شد، به جای تکثیر این جزوه، جهت
اعلام سفارش و آشنایی با نحوه اشتراک با شماره
۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ تماس حاصل فرمایید.

* متن بیانات را می‌توانید در سایت اینترنتی
WWW.JOZVEH121.COM نیز مطالعه بفرمایید.

۲۰ آذر ۱۳۸۴

با عرض سلام. نامه‌ی جنابعالی که بر حسب مُهر روی تمبر به تاریخ ۸۴/۷/۲ بود ولی بر حسب مُهر پستخانه به عنوان توزیع در تهران مورخه‌ی ۸۴/۷/۲۴ بود، رسید. به هر جهت چون مدتی من در مسافرت بودم و هم خستگی کارها، مانع شد که زودتر از این به عرض جواب مبادرت کنم. همانطور که قبلاً خواش کرده بودم این خواش را باز هم تکرار می‌کنم و آن اینکه لطفاً به بعضی از کتاب‌هایی که در دسترس است مثل پندصالح یا رساله‌ی رفع شبهات مراجعه بفرمایید. البته همانطور که نوشته‌اید حتماً مراجعه فرموده‌اید ولی با دقت بیشتر و به قصد اینکه دقیقاً مطالبش را درک کنید مراجعه کنید و اگر جواب سؤالات شما در آن کتاب‌ها بود، از آنها استفاده کنید. بنابراین تقاضا را تکرار می‌کنم. از طرفی در مورد جواب این نامه جنابعالی، که شماره‌گذاری شده بود چون مطالب متفرّق گفته می‌شود من با اجازه شما شماره‌گذاری جدیدی در نامه می‌کنم که منطبق با شماره‌گذاری شما نیست و این انطباق را به عهده‌ی خود شما واگذار می‌کنم. ان شاء الله موفق باشید.

۱- شما برای خود بت تراشیده‌اید. البته اینکه می‌گویم

بت‌تراشی منظوم بت برای پرستش نیست بلکه این است که کسی را یا مطلبی را ملاک نظر و عمل قرار می‌دهید و همه چیز را با او می‌سنجید و این صحیح نیست. نوشته‌اید از افراد مجتهد و به اصطلاح آیت‌الله کمتر دیده‌ام که در عرفان باشند. شاید مطالعات شما از این حیث نبوده است و از جهات دیگری مشغول مطالعه بوده‌اید و لذا به این موضوع برخورد نکرده‌اید. بسیاری از علما به عرفان توجه داشته‌اند. به علاوه اگر دقت کرده باشید آقایانی که به قول شما مجتهد و آیت‌الله هستند بر حسب دروسی که می‌خوانند که غالباً مربوط به آداب دینی است نه اخلاق دینی، موجب می‌شود که غالباً جمود فکری در ذهن آنها ایجاد می‌شود و چون مسائلی را که می‌خوانند از ناحیه‌ی معصوم نقل شده است مجال مخالفت در برابر آن نیست این رویه را به خود می‌گیرند و به هیچ‌وجه به نظریه‌ای که با نظر آنها موافق نباشد توجه نمی‌کنند و نمی‌خوانند و آن را قبول ندارند. بنابراین این موجب عرفان نمی‌شود بلکه این دلیل بر عدم توجه آقایان به مسائل واقعی می‌شود. حتماً توجه دارید که پیغمبر فرمود: **إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ**.^۱ این فرمایش پیغمبر و عمل به این فرمایش همان چیزی است که ما عرفان و تصوف می‌خوانیم.

۱. بحار/الانوار، مجلسی، لبنان، مؤسسه الوفا بیروت، ۱۴۰۴ ق، ج ۶۸، ص ۳۸۲.

۲- و اما اینکه در مورد عدم وجود متصوّفه و عرفا در میان آیت‌الله‌ها خصوصاً پس از انقلاب سؤال کرده‌اید. این انقلابی که الان هست و دستگاه‌های حکومتی مرکب از آیات عظام درجه اول نیستند بلکه متشکل از وزرا، وکلا، و امثال اینها هستند، آنهایی هم که اصل علم و دانش هستند و آنهایی هم که آیت‌الله هستند در درجه‌ی اول علم و دانش نیستند. بنابراین اینکه بعد از انقلاب کمتر عارفی در میان روحانیان دیده شده است هیچ دلالتی بر بطلان عرفان و تصوّف ندارد و در واقع حکومت‌ها بین دو جناحی که از قدیم اختلاف مسلکی میانشان بود، یعنی عرفا یا متصوّفه و متشرّعه، همیشه به خیال خود سعی داشتند که این اختلاف عقیدتی به اختلاف جدّی و تشنج داخلی نکشد و بنابراین هر دو گروه را یکسان تصوّر می‌کردند. ولی اینک اختیار حکومت به دست یکی از آن دو گروه افتاده است و بنابراین تا بتوانند مسلماً عقاید خویش را ترویج می‌کنند.

۳- و اما اینکه می‌فرمایید تصوّف و عرفان با هم اختلاف دارند و دو موضوع هستند. بعضی‌ها برای اینکه از این جدل کناره‌گیری کنند تقسیم‌بندی دیگری قائل شده‌اند و می‌گویند عرفان عملی و عرفان نظری که عرفان عملی همان تصوّف است ولی آنها برای اینکه از این نام بگریزند به آن عرفان عملی گفته‌اند. شما تعریف جامعی از آنچه خودتان تصوّف می‌دانید و آنچه عرفان می‌دانید بنویسید و بعد مطالعه

کنید ببینید آیا بین اینها اختلافی وجود دارد یا نه، البته در صورتی که واقعاً درباره‌ی عرفان عملی نوشته باشید نه آنچه که به صرف انتقادات سطحی و عوامفریبی به نام عرفان عملی یا تصوّف در کتاب‌ها و جراید می‌نویسند و در مقابلش آنچه نظری است فقط به عنوان عرفان ذکر می‌کنند. اما اینکه آیا فلان شخص عارف بوده یا نبوده، صوفی بوده یا نبوده مهم نیست. امروز را باید دید و اینکه در دنیای امروز چه باید کرد و چگونه باید فکر کرد.

۴- رشته‌های تصوّف که به اصطلاح به آنها سلسله می‌گویند زیاد است و بنابراین نمی‌توان یکی از اینها را ملاک عمل و نظر قرار داد. باید قول و فعل آنها را مورد نظر قرار بدهید نه اشخاص و نام سلسله‌ها را. همانطوری که در قرآن هم، حضرت لوط علیه السلام با وجود نفرتی که از قوم خود داشت نسبت به خود آنها اظهار براءت نفرمود بلکه فرمود: **إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ**^۱. متأسفانه کسانی که قصد انتقاد مغرضانه و صرفاً حمله و سرکوبی دارند، هر نقص و عیبی را در هر سلسله‌ای و در هر کجای دنیا ببینند که در آن کسانی خود را درویش یا صوفی عنوان می‌کنند، آن نقص را به تصوّف و عرفان نسبت می‌دهند و به همین حساب تقسیم‌بندی‌های نادرستی در بعضی کتب دیده

۱. سوره شعراء، آیه ۱۶۸.

می‌شود حتی در کتاب خیراتیه آقا محمدعلی کرمانشاهی از سلسله‌هایی مثل حلولیه، اتحادیه و امثال اینها نام می‌برد در حالی که چنین سلسله‌ای اصلاً وجود ندارد. ممکن است نظر مطالعاتی بعضی اشخاص منحرف باشد. این ربطی به همه‌ی سلسله‌های تصوّف ندارد و اما اینکه نامی از سلسله‌های مختلف عرفان شیعی و تصوّف که مأخوذ از طریقه اهل تسنّن و مرتاضان هندی و امثال اینهاست نوشته‌اید توجّه داشته باشید که اولاً عرفان در هر مذهبی وجود دارد و بلکه عرفان با روح انسان آغشته است و از وقتی که بشر وجود داشته، عرفان هم وجود داشته است. بنابراین بعضی مشترکات بین عارف مسلمان و عارف مسیحی یا یهودی یا بودایی و هندی وجود دارد. اینها به هیچ‌وجه دلیل اینکه عرفان از آنها اقتباس شده باشد نیست. فرض بفرمایید از سفره‌ای من از یک غذا می‌خورم و خیلی خوشم می‌آید. شما هم بعد توجّه می‌کنید و از همان غذا می‌خورید، آیا من می‌توانم بگویم شما از من تقلید یا اقتباس کرده‌اید و این انتقاد را بکنم؟ حقایق ثابت و مشترکی در عرفان همه‌ی ملل وجود دارد ولی آداب و رسوم ملل و اقوام مختلف ربطی به این عقاید مشترک ندارد. در خود مسلمان‌ها که در همه دنیا بحمدالله پراکنده هستند آداب و رسوم و مراسم به اختلاف است. در مورد مراسم ساده سلام و احترام گذاشتن به هم در ایران تفاوت است. مثلاً در یک جا به هم تعظیم می‌کنند و در جایی دیگر به نحوی دیگر، یکجا

فی امان الله می‌گویند، یکجا عبارت دیگری. این اختلاف در آداب و رسوم ربطی به اختلاف عقیدتی ندارد. بسیاری از انتقاداتی که می‌کنند انتقاد بر این آداب و رسوم است. در همین ایران، ترکمن‌ها یک آداب دارند و بلوچ‌ها آدابی دیگر. در یکی از طوایف که نامش را به خاطر ندارم اگر ته‌دیگ سر سفره بیاورند، مهمان خیلی بدش می‌آید؛ یعنی گویی میزبان می‌گوید کفگیر من به ته‌دیگ خورده و برای شما آورده‌ام. این توهین به مهمان تلقی می‌شود. ولی در جای دیگری ته‌دیگ را به صورت خیلی آراسته می‌آورند جلوی مهمان می‌گذارند و علامت احترام است. یا در عربستان اینطور است که وقتی قهوه می‌ریزند اگر فنجان قهوه را پس از خوردن به صورت آزاد گذاشتید آن خادم از راه می‌آید و دومرتبه پر می‌کند و اگر دیگر قهوه نخواهید باید آن را سرنگون بگذارید. اصل در این آداب این است که در هر زمان و در هر دوران و در هر مکانی بیشتر ذهن طالب و راهرو را به اصطلاح روانشناسی جدید به تداعی معانی متذکر معانی عالیه کنند و اختیار تثبیت یا تغییر این آداب همیشه به دست مرشد وقت است. کما اینکه در فقه هم می‌گویند تقلید از مجتهد مرده جایز نیست و تقلید باید از زنده باشد. مسأله دیگر اینکه نمی‌دانم این رسم از سیاست به سایر جاها سرایت کرده یا از سایر علوم به سیاست سرایت کرده که یک لغت را جعل می‌کنند و بعد تمام عیوبی را که می‌خواهند به آن لغت نسبت

می دهند مثلاً می گویند لیبرال و همه‌ی عیوب متصوّر را به لیبرال نسبت می دهند و حال آنکه اگر درباره‌ی بعضی از این واژه‌ها در دیکسیونرهای بزرگ بخوانیم می بینیم معنای دیگری دارند. یا در مورد لفظ التقاطی که اکنون معنای مذموم یافته است. حال آنکه یک نحوه التقاط فرمایش خداوند است که می گوید: الَّذِينَ يَسْمَعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ^۱. به این ترتیب وقتی کسی را می خواهند بکوبند یک لغت را به او می چسبانند و دیگر کار او تمام است. مثلاً در خود ایران هم قبلاً هر کسی را می خواستند بکشند او را متهم به بابی بودن می کردند. قبل از اینکه بفهمند بابی بودن یعنی چه و باب چه غلطی کرده و چه گفته است. قبل از آنکه در مورد آن شخص تحقیق کنند او را می کشتند. بنابراین در لغت صوفی و عارف توقّف نکنید و به معنا و مدلولش پردازید.

بسیاری از این اختلافات مصداق آن داستانی است که در مثنوی ذکر شده که چند نفر شریک بودند و هر کسی پولی گذاشت یکی که ایرانی بود گفت: از این پول باید انگور بخریم، یکی گفت: نه، عنب بخریم، دیگری گفت: ازوم بخریم و اگر مثلاً یک فرانسوی هم در آنجا

۱ . سوره زمر، آیه ۱۸: آن کسانی که به سخن گوش می دهند و از بهترین آن پیروی می کنند، ایشانند کسانی که خدا هدایتشان کرده و اینان خردمنداند.

بود می گفت: raisin بگیریم. در همین بحث همه می خواستند با هم دعوا کنند، کسی که این زبان ها را می دانست رسید و پول را گرفت و گفت: برای همه‌ی شما آنچه می خواهید می خرم. او رفت و انگور را خرید و آورد. همه راضی شدند. بسیاری از اختلافات فعلی از این قبیل است.

و اما در مورد مقبوله عمر بن حنظله من نخواستم راجع به صحت یا سقم آن بحث کنم ولی شبیه آن خبر دیگری هم هست که فرموده‌اند: **وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقَعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى زُوَاةِ حَدِيثِنَا** و به علاوه این مقبوله‌ی عمر بن حنظله الان مورد عمل همه‌ی آقایان است. من فقط خواستم به همان چیزی که مورد عمل مخالفین هم هست استناد کنم. بنابراین از فقها یعنی کسانی که درس خوانده‌اند کسانی که دارای چهار خصوصیت مذکور باشند^۲، نه هر کسی که درس خواند می توان از آنها تقلید کرد. کما اینکه مثال زدم، در فرانسه در درس حقوق اسلام با استاد درس بحث می کردیم. من نظری داشتم که او مخالف آن بود و می گفت من مجتهدم، بلی از لحاظ علمی مجتهد بود ولی به او گفتم ما مجتهد را کسی می دانیم که اقلأ شهادتین را گفته

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۰.

۲. بحار الانوار، ج ۲، ص ۸۸: **فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِعًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلَّدُوهُ.**

باشد. بنابراین کسانی که به این چهار شرط متّصف باشند و مصداق آنها باشند آن وقت از بین آنها باید کسی را برای تقلید انتخاب کرد که تشخیص این مورد به عهده‌ی خود شخص است. امّا متأسفانه بسیاری از آقایان با وجود اینکه در اوّل رساله می‌نویسند که این رساله در اعمال است و در مسائل اعتقادی باید خود شخص تحقیق کند، به این نکته توجّه ندارند و در مسائل اعتقادی هم نظر می‌دهند.

۶- امّا اینکه فرموده‌اید سلسله‌ها سند ندارند، از نظر شما همانطوری که در بالا عرض کردم سند فقط همان چیزهایی است که آقایانی که مورد تأیید شما هستند بگویند و شما احتمال نمی‌دهید که دیگری سند داشته باشد. بنابراین به همان اندازه که برای آقایان سند است که سلسله‌ی اجازات خودشان را، لااقل تا شیخ بهایی می‌رسانند، سلاسل تصوّف هم همین سند و همین تواتر بیانات و سینه به سینه بودن را تا اتّصال به امام ادامه می‌دهند.

۷- در مورد حاج شیخ عباسعلی کیوان قزوینی قول مرحوم آقای غلامرضا سمیعی که از مریدان ایشان هم بود صادق است که می‌گوید ایشان شغل شاغلش در هنگام برگشتن از درویشی، خصومت با سلسله گنابادی و همّ و غمش کوبیدن سلسله‌ی درویشی بود. با این همه حالات او نشان‌دهنده‌ی علاقه خاصی است که به اصطلاح به سروری و ریاست در درویشی داشت. به دلیل اینکه پس از جدایی هنوز هم خود

را منصورعلیشاه می‌نامید و حال آنکه لقب ایشان هیچگاه منصورعلیشاه نبوده و منصورعلی بود. لاقلاً خود ایشان که می‌دانست نباید لقب منصورعلیشاه را به کار ببرد ولی معذک خودش چنین می‌گوید و در کتاب‌ها هم اینطور نوشته است چنانکه می‌گوید «بعد از هفده سال قطبیت» معلوم است که به قطبیت علاقه‌ی خاصی داشته که ناخودآگاه او، او را همه جا تشویق می‌کرد که خود را قطب بداند. در این موضوع کتاب *گشایش راز* و دیگر کتاب‌هایی که فرمودید در کتابخانه‌ها هست و من می‌خواستم تقاضا کنم که در همان جا به آقایان مشایخ ما رجوع کنید و آن را بگیرید و اگر به تهران آمدید به کتابخانه‌ی صالح مراجعه کنید که همه‌ی این کتاب‌ها را دارد. ضمناً این لقب‌تراشی هم از جانب محبّان متعصب او نیست بلکه خود او همواره خود را منصورعلیشاه می‌دانست و می‌گفت بعد از هفده سال قطبیت.

۸- ولایت مانند اصطلاحاتی از قبیل ایمان درجاتی دارد و به اصطلاح حکما دارای درجات تشکیکی است. ولی اطلاق ولایت کلیه تنها در مورد پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام است، اما چون ولایت یعنی ارتباط با مقام ولی درجات دارد، بنابراین کسانی که به نحوی از انحاء اجازه‌ی از امام داشته باشند به اندازه‌ی همان اجازه، ولایت دارند. آقایان علما هم آنهایی که آن صفات را داشته باشند به اندازه‌ی که اعمال را به مردم تفهیم کنند ولایت دارند و چنانکه گفته شد خود عبارت *فَلِلْعَوَامِّ*

أَنْ يُقَلِّدُوهُ نشان دهنده آن است که تقلید در عمل است نه در اعتقاد. لذا آنها هم به اندازه‌ی همین که عمل را بیان کنند ولایت دارند. کسانی که برای اخذ بیعت اجازه دارند به اندازه‌ای که این اجازه اقتضا می‌کند ولایت دارند که آنها عبارت از اقطاب حقّه باشند نه مدعیان قطبیت.

در زمان حضور ائمه اطهار علیهم‌السلام و در زمان ظهور امام، مسأله‌ی شریعت و طریقت هر دو بستگی به فرمایش و نظر امام داشت ولی بعد از غیبت، امام بین این دو وظیفه تفکیک فرمودند. وظایف شریعتی را و آنچه که قابل تقلید است به علما سپردند ولی شخصی را معین نکرده‌اند بلکه صفاتی را معین کرده‌اند و به مقلدین و شیعیان دستور داده‌اند که خودشان تشخیص بدهند چه شخصی دارای این صفات است. احتمال می‌رود که امام غایب در نظر داشته‌اند که به این طریق قوه‌ی منطقی و تحقیق و بررسی را در شیعیان و پیروان خود تقویت فرمایند. اما مسأله‌ی اخذ بیعت و مسأله‌ی طریقت را به شخص خاصی محول کرده‌اند و بر همین قاعده، او هم بعد از خود به شخص خاصی منتقل می‌کند، البته گاه می‌شود که این شخص خاص دارای صفات و خصوصاتی که مرجع تقلید دارد، باشد در این صورت، می‌تواند مرجع تقلید هم باشد. چون منع نکرده‌اند که چه کسانی مرجع تقلید باشند. بنابراین، اصل بر این است که قطب طریقت، مرشد طریقت در

مسائل شرعی دخالت نمی‌کند و در این دوران اخیر برای اینکه توجّه بدهند که شریعت و طریقت به منزله‌ی دو دست یک بدن است، اقطاب مثلاً حضرت سلطان علیشاه با وجود صلاحیت کامل فقهی، در مسائل شریعتی اظهار نظر نمی‌کردند، برای اینکه فقرا با تفکر و استدلال، خودشان چنین مرجعی را پیدا کنند.

۹- در مورد دعا کردن، ما می‌گوییم من لم یشکر الخلق لم یشکر الخالق. چرا صلوات اینقدر مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است و هرگز دشمنان اسلام به اسلام در این موضوع ایراد نگرفته‌اند برای اینکه یاد پیامبر و شارع اسلام همواره یک نحوه شکرگزاری به درگاه خداوند است و اگر توجّه کنید نام مرشد را که توصیه شده است، در شبانه‌روز بسیار کم گفته می‌شود و اصولاً واجب نیست و جزء مستحبات شمرده شده است. بنابراین چنین ایرادی نمی‌توان گرفت. چنین ایرادی ممکن است روی عنادی باشد که با آن مرشد هست که چرا نام او برده می‌شود. در طریقت مسلماً نام مرشد وقت برده می‌شود کما اینکه وقتی آن مرشد فوت شد نام مرشد بعدی برده می‌شود و نام مرشد سلف فقط در آرشیو و جزء تاریخ درمی‌آید.

۱۰- داستان‌هایی که واقع شده (حالا یا واقع شده یا واقع نشده) به اشخاص مختلفی نسبت می‌دهند. ممکن است همه‌ی این نسبت‌ها صحیح باشد کما اینکه یک گفتار جالب توجّه و کلمات قصاری که شما

احتمالاً شنیده‌اید ممکن است خودتان هم در خیلی از گفته‌ها بکار ببرید.

۱۱- و اما در مورد لغت شاه که فرموده‌اید، لغت شاه ترجمه‌ی کلمه‌ی عربی سلطان است، مکرر می‌گوییم السلطان علی بن موسی الرضا یا در قرآن مثلاً می‌فرماید: هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَةٌ^۱، یا در مورد شیطان می‌فرماید: إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ.^۲ بنابراین بکار بردن یک لغت نمی‌تواند مورد ایراد باشد. اگر شاهان طوری رفتار کردند که حتی لغت شاهرود و کرمانشاه را می‌خواهند به دلیل لفظ شاه در آن عوض کنند، این غلط ادبی است که تمام سوابق تاریخی ما را از بین می‌برد. مثلاً شاه نعمت‌الله ولی در تاریخ به شاه نعمت‌الله مشهور است، حالا صحیح یا سقیم فعلاً کاری به آن نداریم، آن وقت همین نام مشهور را در بعضی نوشته‌ها می‌نویسند سید نعمت‌الله، برای اینکه لفظ شاه را بکار نبرند. در حالیکه این شخصیت مشهور تاریخ به سید نعمت‌الله شناخته نمی‌شود. به علاوه راجع به معنای لغت شاه در کتاب طرائق الحقائق، در داستان ملاقات حضرت نورعلیشاه اول و سید بحر العلوم مطلب جالب توجهی ذکر شده

۱. سوره حاقه، آیه ۲۹.

۲. سوره نحل، آیه ۹۹.

است که بهتر است به آن منبع مراجعه کنید.

۱۲- اینکه فرموده‌اید دلیل اعلمیت یک عالم، دارا بودن قوه استنباط است ولا غیر، به نظر من اینطور نیست. آن حدیث مشهور (مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ...) نشان می‌دهد که مقدم بر فقیه بودن، در درجه‌ی اول داشتن آن صفات اخلاقی است. اما وقتی که واقف و معتقد باشیم که امام در غیبت برای بیعت شخصی را معین کرد ولی برای شریعت شخص خاصی را معین نکرد، همین روش بعداً هم ادامه پیدا می‌کند. ما ائمه بعد از علی علیه السلام، امام حسن و بعد امام حسین علیهما السلام، الی آخر هر کدام را به واسطه‌ی نصّ سابق بر لاحق قبول داریم. اگر کتاب / ارشاد شیخ مفید را مطالعه بفرمایید در شرح حال هر یک از ائمه یک فصلی دارد مبنی بر دلایل وجود نصّ بر آن امام. چرا ما عبدالله بن اَفْطَح یا زید بن علی یا اسماعیلیه را قبول نداریم؟ برای اینکه آنها نصّ نداشتند. بنابراین، مرشد تصوّف هم برای ادامه سلسله‌اش محتاج به نصّ است. همانطور که خود مرشد برحسب نصّ امام معین شده است، بعدی‌ها هم باید بر نصّ تعیین شوند.

۱۳- شما مثالی از مرحوم آقای شاه‌آبادی زده‌اید. با قبول اینکه ایشان دارای معنویتی بوده است، نباید هر عمل او مورد تقلید ما قرار بگیرد. شما همانطور که در ابتدا گفتم کسانی را برای خود به منزله‌ی بت آفریده‌اید، البته نه برای پرستش بلکه برای اینکه تماماً از آنها مثال

می‌زنید و آنها را ملاک قرار داده‌اید و سپس می‌پرسید چرا رفتار مثلاً ما با آنها موافق نیست. باید پرسید چرا بر آنها ایراد نمی‌گیرید که رفتارشان با ما موافق نیست؟ به چه دلیل این اجازات به درد نمی‌خورد؟ بله اجازات در فقه و در شریعت فقط برای نشان دادن این است که این عالم است و تحصیل کرده است ولی اجازه داشتن در عرفان به این معنی نیست و به همین دلیل هم اجازه در عرفان ممکن است شفاهی باشد.

۱۴- چنانکه گفتم ملاک در عرفان و تصوّف وجود اجازه‌ی سابق بر لاحق است ولی گاهی بر مردم عادی تشخیص صحّت یا جعلیّت اجازات بسیار مشکل است. در این صورت باید به قوّه تصرف اتکا کند. چرا که قوّه تصرف از صفاتی است که خداوند ممکن است به بزرگی بدهد و در بعضی موارد در اختیار شخص نباشد. بنابراین اصل نصّ است ولی اگر در نصّ، ابهامی بود یا اشکالی داشت آن وقت باید از حیث قوّه تصرف بررسی کرد.

۱۵- هم به کتبی که قبلاً عرض کردم مراجعه بفرمایید و هم در پندصالح نوشته‌اند که نظر عرفان و سلسله‌ی حقّه تصوّف آن است که وظایف شریعتی تقدّم زمانی بر وظایف طریقتی دارد ولی وظیفه‌ی طریقتی تقدّم معنوی دارد، به این معنا که مثلاً نماز را به هیچ‌وجه نمی‌توان به صورتی غیر از آنچه فرموده‌اند خواند. لذا باید مسائل

شریعتی نماز را از وضو و امثال ذلک بدانیم و بعد که نحوه‌ی انجام آن اعمال را به درستی دانستیم به معنای آن توجه کنیم. لذا نمی‌توان معنا را بدون آن صورت در نظر گرفت. آن صورت هم بدون معنا فایده‌ای ندارد. این است که فرموده‌اند: الصلاة معراج المؤمن.

۱۶- در مورد مسأله‌ی شیعه و سُنی که فرموده‌اید، این مسأله فعلاً به این صورت است که هر کسی نام شیخین را ببرد و فحش غلیظی پشت سر آن ندهد، می‌گویند سُنی است. مثلاً مولوی در آن داستان منقول از دفتر اوّل که می‌گوید «از علی آموز اخلاص عمل»، مطالبی را گفته و بزرگواری‌هایی را از علی علیه السلام نقل کرده که بعضی شیعه‌ها اگر آنها را بگویند، خواهند گفت غلوّ است. او می‌گوید:

او خدو انداخت بر روی علی
افتخار هر نبیّ و هر ولیّ
او خدو انداخت بر رویی که ماه
سجده آرد پیش او در سجده‌گاه^۱
و در آخر می‌گوید:

۱. مثنوی‌معنوی، تصحیح توفیق سبحانی، تهران، روزنه، ۱۳۸۶، دفتر اوّل، ابیات ۳۸-۳۷۳۷.

گفت من تیغ از پی حق می‌زنم

بنده‌ی حَقِّم نه مأمور تنم^۱

حال آیا می‌توان چنین شخصی را سُنّی نامید؟ اگر جواب مثبت است و سُنّی چنین می‌گوید، پس سُنّی عیبی ندارد. سُنّی یعنی چه؟ در کتابی که اخیراً در شرح حال یکی از بزرگان نوشته شده است، گفته شده: «سُنّی دوازده امامی»، آخر سُنّی دوازده امامی یعنی چه؟ تقسیم‌بندی مسلمانان به شیعه و سُنّی از قدیم برای مبارزه با خلفای جور بوده است و از همان ایّام باقی مانده است و به همین طریق می‌گفتند سُنّی تا از تیغ خلیفه محفوظ باشند. اساس اولیه تشیع در قضیه سقیفه‌ی بنی ساعده پیدا شد. شیعه می‌گوید ولایت و سرپرستی مؤمنین باید به نصّ پیغمبر باشد و سُنّی می‌گوید احتیاجی نیست به نصّ پیغمبر باشد بلکه مؤمنین می‌توانند خلیفه را تعیین کنند. این اساس اولیه شیعه است. کسانی که می‌گویند پیغمبر علی را به جانشینی تعیین کرد معتقدند که دین از دولت جداست. حکومت آن چیزی است که شیخین متصدّی شدند ولی دین چیزی است که نزد علی بود. چنین شخصی را نمی‌توان گفت که سُنّی است. او شیعه‌ای است که معتقد است باید دین از دولت جدا باشد.

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۰۱.

رباعی شاه نعمت‌الله ولی را قبلاً در پیامی که برای کنگره شاه نعمت‌الله ولی نوشتم مفصلاً بررسی کرده‌ام. این مطلب در جزوه کوچکی که به نام *آشنایی با عرفان و تصوّف* چاپ شده است، مندرج است. بهتر است به آن جزوه مراجعه کنید.

۱۷- در مورد داستان انگشتی که راجع به کیوان نوشته‌اید، اولاً چنین داستانی را هیچ کتابی و هیچ کسی نگفته است جز خود کیوان و آن هم در ایامی بوده که کتاب *طرائق الحقائق* منتشر شده است. اگر در *طرائق الحقائق* مطالعه بفرمایید همین داستان را به شخص دیگری نسبت می‌دهد. اصلاً چنین چیزی وجود ندارد و این داستان از ساخته‌های حاج شیخ عباسعلی کیوان است که متأسفانه از این گفته‌ها بسیار نوشته است.

۱۸- و اما اینکه فرمودید چرا قطب قبلی صریحاً و چند روز قبل از مرگش، برای خود جانشین تعیین نمی‌کند. این ایرادی است که خیلی‌ها بر مسلمین هم می‌گیرند و می‌گویند چرا پیغمبر صراحتماً جانشین تعیین نکرد. ما می‌گوییم صریحاً تعیین کرد ولی اهل سنت که تقریباً سه چهارم جمعیت مسلمین هستند می‌گویند پیغمبر کسی را تعیین نکرد، فقط توصیه کرد که علی باشد. این «چرا» جزء بسیاری از چراهایی است که در زندگی معمولی انسان‌ها پیدا می‌شود ولی به‌هیچ‌وجه موجب سست شدن اصل بنا نمی‌گردد.

۱۹- درباره مسأله عشریه هم، هم در کتاب‌های مرحوم سلطان‌علیشاه رحمته الله و هم در رساله‌ی رفع شبهات مفصلاً نوشته شده است. به‌هیچ‌وجه عشریه بدعتی نیست که شخص را معاف از خمس و زکات کند. فرموده‌اند اگر می‌توانید خمس و زکات خودتان را خودتان تعیین کنید و حتی خودتان پس از بررسی کامل به مصرف برسانید. بنابراین در این قسمت ممکن است ایرادی بر نحوه استنباط ایشان باشد و الاً ایرادی نیست.

۲۰- همانطور که قبلاً هم بیان شد به درویش‌ها و فقرا توصیه شده است که با بررسی، از بین مجتهدین که دارای آن صفات هستند، یک نفر را به عنوان مرجع تقلید خود انتخاب کنند. شاید این امر برای این باشد که تفکر و بررسی در مسائلی که مربوط به عمل است عادت شود. اینکه فرموده‌اید: چرا بررسی مسائل نظری و تئوریک ممنوع است؟ بطور کلی ممنوع نیست. مسأله این است که اگر همه آزاد باشند حرف بزنند بسیاری از مسائلی که ربطی به عرفان ندارد به عرفان می‌چسبانند و بعد بر آنها ایراداتی وارد می‌شود. بنابراین کسی حق دارد به عنوان عرفان صحبت کند که اجازه‌ی این صحبت را داشته باشد و در حدی باشد که بتواند دیگران را راهنمایی کند ولی در مجالس درویشی ممنوع شده است که راجع به مسائل سیاسی و اجتماعی صحبتی بشود و بلکه تمام درویش‌ها در مجالس باید سکوت داشته و

به گفتار کسی که در مجلس صحبت می‌کند و یا به کتاب‌هایی که خوانده می‌شود دقت و توجه کنند.

۲۱- تشرف و ذکر اولیه برای درویش مثل این است که از یک باغ وسیعی کسی بخواهد استفاده کند. او از پنج یا شش در موجود وارد می‌شود ولی بعد که وارد شد می‌تواند به همه طرف برود. بنابراین اگر به آن ذکر اولیه عمل کردند و تکامل پیدا کردند بر حسب تکاملی که پیدا کردند و راهی که در این باغ پیش گرفته‌اند اذکار اضافی هم به آنها داده می‌شود.

۲۲- تمام این مسائلی که فرموده‌اید در تاریخ اسلام سابقه دارد و اگر دقت کنید خود همان امر مجوز آن است. بنابراین اذکاری که با عدد مشخص داده می‌شود، ایرادی ندارد.

در خاتمه از اینکه به تفصیل پاسخ را نوشته‌ام، معذرت می‌خواهم. امیدوارم مسائلی را که فرموده‌اید جواب داده باشم. و اما ارسال کتب که فرمودید، هم مشکل است و هم در دسترس نیست، کتابخانه‌های عمومی برای همین است که مراجعه کنید. در همانجا می‌توانید مراجعه کنید، در تهران هم به کتابخانه صالح می‌توانید مراجعه و مطالعه کنید. والسلام.

۹ فروردین ۱۳۸۶

با عرض سلام. نامه‌ی شما به انضمام جزوه‌ی کوچک چاپی در مورد تأثیر قوانین در زندگی زنان رسید. از مطالعه‌ی آن بهره‌مند شدم. در اینکه مثلاً وضع زندگی و روابط فعلی زن و مرد و به‌خصوص موقعیت زن در جامعه منطبق با شرایط فعلی جهان و جمعیت‌ها نیست شکی ندارم ولی همه چیز را از قوانین خواستن صحیح نیست. من معتقدم کسانی را که ما خودمان انتخاب می‌کنیم نیز نخواهند توانست قوانینی کاملاً منطبق با اوضاع جهان و موافق با فطرت انسان فراهم کنند؛ کما اینکه حتی پیغمبران هم در زمان خودشان نتوانستند چنین کنند و اگر مدعی بودند که می‌توانند، هرگز مقرراتی برای جرایم و سایر موارد انحراف، وضع نمی‌کردند. و اگر در این مسأله توجه شود، به طریق اولی مسلماً قوانینی که ابنای بشر بنویسند از قوانین الهی بهتر نخواهد بود. بنابراین همه چیز را از قانون خواستن، امر صحیحی نیست، به‌خصوص که غالباً قوانین، بنابر اوضاع حاکم یا تحت نفوذ زن‌ها و بچه‌ها و یا منطبق با اوضاع سیاسی وضع می‌شوند؛ کما اینکه در یک اوضاع، مثلاً فلان حزب یا فلان شخص یا فلان گروه برای اینکه عده‌ی زیادی را برای دوره‌ی آینده به طرف خود بکشاند، سن

انتخاب‌کنندگان و کلا را پایین می‌آورد، در حالی که چه بسا در موارد دیگر همین حزب یا گروه یا شخص را می‌بینیم که آن سن را ملاک قرار نداده است. در بسیاری از قوانین، مطالبی مندرج است - یا حقوقی برای زن‌ها ذکر شده - که اگر امکان اجرای آن بود این مشکل پیش نمی‌آمد. بنابراین بهتر آن بود که نقص را در اجرای قانون بدانیم؛ نه در خود قانون. البته نه اینکه قوانین کامل هستند؛ بی‌شک آنها هم نقص دارند، ولی تمام عیب از خود قانون نیست، حقوقی که برای زن یا مرد تعیین شده - حقوق اجتماعی - هر وقت کاملاً اجرا شد و احساس شد که این میزان حقوق کافی نیست و به نحوی ظلم و تعدی تلقی می‌شود آن وقت باید به فکر تغییر قانون افتاد. به خاطر دارم در زمانی که در دادگستری شاغل بودم، مردی به زندان افتاده و قرار بود مدت زندانی او، طولانی شود. همسر او آمد و همین مسأله‌ی نقص قوانین را مطرح کرد و گفت: قوانین به نیازهای فطری و طبیعی زن و مرد توجه ندارد، الان شوهر من در زندان است و به‌هیچ‌وجه نیازی به من احساس نمی‌کند و از طرفی برای من امکان جدایی وجود ندارد. من به او گفتم: چنین نیست. این حق به تو داده شده است، تو خود نمی‌دانی. مواد قانونی را به او نشان دادم. در پاسخ به من گفتم: صحیح است ولی زشت است که من به عنوان یک زن چنین تقاضایی بکنم. گفتم: بنابراین نقص در قانون نیست. نقص در فکر تو است. باید عرف جامعه

و تربیت چنان تغییر کند که همه به حق خود برسند و به قول خیام:

از نو فلک دگر چنان ساختمی

کآزاده به کام دل رسیدی آسان

ولی در چنین صورتی قانون کاری نمی‌تواند بکند. قانون کلیاتی را تعیین می‌کند و مانند چوب خشکی است که اگر اندکی بیشتر آن را خم کنند می‌شکند؛ ولی تربیت جامعه و عرف جامعه مانند شاخه و درخت تازه است که خمیدگی را به هر اندازه‌ای که لازم باشد، تحمل می‌کند. اگر از قوانین به تنهایی کاری ساخته بود - با این همه قوانینی که وجود دارد - باید تاکنون کاری انجام می‌شد.

یکی از مهم‌ترین نکته‌هایی که باید در عرف و جامعه ملاحظه کرد، تقسیم‌بندی‌هایی است که بی‌جهت انجام می‌شود و متأسفانه جراید و رسانه‌ها هم دائماً به آن دامن می‌زنند و این فکر در اذهان مستقر شده است؛ مثلاً تقسیم‌بندی به جوان و پیر. اینها هر دو مشترکاتی دارند، هر دو انسانند. چنین تقسیم‌بندی‌هایی که عملاً جوان این کار را باید بکند و پیر آن کار را، درست نیست؛ چرا که بسیاری پیرمردها هستند که از جوان‌ها فعال‌ترند و بسیاری جوان‌ها هستند که از پیرمردها مجرب‌تر می‌باشند. مسأله به وضع و عرف خود جامعه ربط دارد. یا تقسیم‌بندی جامعه به زن و مرد. زن و مرد دو جنس یا دو نوع مختلف نیستند که برای هر کدام وظایف خاص معین کنند که دیگری

در آن دخالت نکند آنها وظایف و حقوق مشترکی دارند؛ مانند حق دخالت در وظایف اجتماعی و امثال اینها، که در این صورت با عرف صحیح و با همین قوانینی که موجود است می‌توان مسأله را حل کرد. ولی باز تکرار می‌کنم که این امر دلیل بر این نیست که تمام قوانین جامعه مفید است. همانطوری که جامعه‌ی بشری در حال تحوّل است، قوانین هم باید همیشه در حال تحوّل باشد و در حال تحوّل هم هست. اگر این تحولات را جامعه قبول نکند، انقلاب داخلی یا انقلاب جهانی او را مجبور می‌کند به اینکه قبول کند. این تقسیم‌بندی‌ها و ردیه‌ها را چه بسا فطرت و طبیعت، بطور ناخودآگاه بر ما تحمیل کرده است؛ چنانکه در دورانی، جمعیت بشر در زمین بسیار کم و محدود بود. در آن ایام لزوم ازدیاد جمعیت، مقرّراتی را ایجاب می‌کرد؛ اما اکنون غالباً در کشورها مسأله‌ی جمعیت نگرانی و مشکلی ندارد و حتی بعضی ممالک مثل ایران - به عقیده بعضی‌ها - جمعیت بیشتری را می‌تواند تحمّل کند. از این منظر می‌توان گفت که قوانین طبیعت در بسیاری جانداران - تقریباً در تمام جانداران - چنین است که نوع عالی، تولید نسل را به عهده مشترک مذکر و مؤنث گذاشته است. در انواع سافل جانداران تولید نسل از یک فرد دیده می‌شود، ولی در جانداران عالی حتماً باید مذکر و مؤنث باشند. ما می‌بینیم که در تولید مثل، زن ناراحتی و ناملایمات خیلی بیشتری را نسبت به مرد تحمّل می‌کند و

بنابراین ممکن بود که اگر زنی کاملاً تابع این غریزه و مقررات نبود، به کلی از تولید مثل خودداری می‌کرد؛ کما اینکه امروز هم که بشریت احتیاج چندانی به ازدیاد جمعیت ندارد در زن‌ها غالباً این فکر پیدا شده است که به کلی از تولید نسل و ازدواج خودداری کنند. بدین جهت غالباً در قوانین ما و در قوانین مذهبی، جلوگیری از حامله شدن تقریباً در اختیار زن قرار گرفته است؛ چنانکه بعضی از فقها صریحاً نوشته‌اند که: *الْعُزْلُ مِنَ الْحُرَّةِ حَرَامٌ*، ولی ما به این قاعده و عرف رایج توجه نمی‌کنیم، زن‌ها هم توجه نمی‌کنند، البته مردها هم به عنوان وظیفه انفاق خانواده که دارند گاهی از این بار شانه خالی می‌کنند. به همین جهت خداوند در مسأله‌ی نزدیکی زن و مرد و ایجاد نطفه در رحم زن، برای طرفین لذت شخصی هم آفریده است. اگر بدون لذت باشد طرفین چنان اشتیاقی به اینکه نسل ایجاد کنند، ندارند. خداوند این اشتیاق را در طرفین ایجاد کرد که آنان احیاناً به منظور ارضای شخصی و غریزه‌ای که خداوند در او آفریده است و تحصیل لذت، به ازدواج تن در دهند. با وجود این باز هم در بعضی مردها و در بعضی زن‌ها، آن میل مجرد ماندن به وجود آمده است که آن لذت شخصی را به طریق دیگری برآورده کنند. باید توجه کنیم که زن و مرد، دو دشمن هم نیستند که هر کدام حقوقی دارند و دیگری به آن حقوق تجاوز کرده است، بلکه هر دو همکارند، هر دو مددکار یکدیگرند و باید با هم

همکاری و همیاری داشته باشند. البته این همراهی و همکاری را قانون نمی‌تواند ایجاد کند، عرف جامعه و تربیت و فرهنگ جامعه باید ایجاد کند؛ که در این زمینه وظایف دینی کاملاً مفید و مؤثر است و به اصطلاح بر دانشمندان مذهبی است که این مسأله را توضیح بدهند. البته باید توجه بکنند که مذهب صرفاً در حفظ ظاهر آداب شرعی نیست. پیغمبر فرمود: *إِنِّي بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ*، مکارم اخلاقی هم در خوش‌زبانی و آداب ظاهری ملاحظه نمی‌شود، در برخوردها و خُلق‌هایی است که قرآن دستور داده است. و این امر، امری نیست که از قانون برآید؛ بنابراین توقع اینکه با تغییر قانون و با اضافه کردن بعضی موارد مشکل حل شود، توقعی بیجاست. چه بسا تغییر و تصرف در قوانین نه تنها موجب اصلاح نباشد، بلکه اثر ناروایی داشته باشد. فی‌المثل قانونی که درباره‌ی بلوغ و ازدواج در قانون مدنی بوده نواقصی داشت که بجای رفع آن نواقص، نواقص دیگری به آن اضافه شد. در اینجا باید به مسأله‌ی تربیت و به اصطلاح فرهنگ و عرف جامعه توجه کرد، و باید راهی برای این عرف جامعه پیدا کرد.

درباره‌ی درخواست امضاء برای اعلامیه‌ای که نوشته‌اید، این مسأله‌ای سیاسی است. با اصل مطلب من موافقم که برخی قوانین

راجع به زن و مرد باید تعویض شود، ولی اینکه آیا با اعلامیه نوشتن حل می‌شود یا نه، این مسأله طرز اجرا و تاکتیک است که به اصطلاح جنبه‌ی سیاسی دارد، که من نمی‌توانم و نمی‌خواهم اظهارنظری بکنم که آیا چنین کاری مفید است یا مفید نیست و مضر است. من بحث اصولی و ماهوی در این مورد می‌کنم. بنابراین، این مجموعه را خواندم و مسائلی را فقط در تشریح و توضیح آن بیان می‌کنم و البته باید بگویم این مطلب در ردّ یا انتقاد از آن به عنوان نواقصی که در آن می‌بینم، نیست. من نمی‌خواهم در اینجا نقش دفاع از قوانین موجود را بگیرم؛ چون معتقد به آن نیستم، من دفاعی را قبول می‌کنم که به تمام ارکانش معتقد باشم، ولی همه‌ی نقص را هم از قانون نمی‌دانم. قانون مانند لباس است؛ لباس زمستانی یک طور است، لباس تابستانی طور دیگر، بنابراین لازم نیست که قانون وضع کنند که زمستان باید پالتو بپوشید و در تابستان حق ندارید پالتو بپوشید. این امری است که محتاج به قانون نیست و خود مردم از روی فطرت انسانی این را باید بدانند. قوانین ازدواج هم باید به این طریق باشد. بنابراین گرفتاری اگر ایجاد می‌شود به این دلیل است که وضعیت ما منطبق با وضعیت قانون و خواسته‌ی خودمان نیست.

در مثال‌هایی که زده‌اید، ظاهراً توجهی به این امر نداشته‌اید که در مسأله‌ی ازدواج اول رضایت خود زن و مرد شرط است و بعد استثنائاً

در مورد دختر، جلب موافقت پدر و اگر نشد جلب موافقت قاضی؛ آن هم به مناسبت عرفی است که در جامعه‌ی ایران وجود دارد، و هر وقت عرف عوض شد این قانون خودبخود عوض می‌شود. و اما آن شرایطی را که در قانون نوشته‌اند، ظاهراً بهترین طریق همین بود که آن مقررات را به صورت شرط ضمن عقد بنویسند. بنابراین به این طریق که شما پیشنهاد کرده‌اید، به جای اینکه حالا می‌گویند مرد حاکم است شما می‌گویید زن حاکم باشد؛ لذا با اصل حکومت استبدادی مخالفت نکرده‌اید بلکه جای مستبد را عوض کرده‌اید. همین وضعیت است که در بسیاری از اجتماعات جهان وجود دارد؛ مثلاً در انگلستان قدیم کرامول آمد که دیکتاتوری شاه را بردارد ولی خود دیکتاتور شد. بنابراین اگر آن شرایط را زن بخواند و بداند، اگر خدای ناکرده مردی با اتکا به عرف جامعه آزارهایی به زن برساند - چون نوعاً مرد قدرت جسمانی بیشتری از زن دارد - زن می‌تواند با او مثل یک نفر غریبه رفتار کند؛ یعنی او را تعقیب کرده و مجازات نماید. این امر هم به قانون ربطی ندارد. قوانین به هیچ‌وجه اجازه نمی‌دهند که مرد جزئی‌ترین تجاوزی نسبت به زن بکند. حتی به زن اجازه داده شده است که مال شخص خودش را جداگانه نگه‌دارد و خرج خانواده‌اش نکند؛ البته این امر شاید از توابع مردسالاری باشد که مدت‌هاست در جامعه‌ی بشری وجود دارد. حتی زن می‌تواند از شیر دادن به کودک خود امتناع کند یا برای این

کار مطالبه‌ی مزد کند، و نیز می‌تواند اگر درآمد خاصی دارد آن را جداگانه برای خودش حفظ کند. مواردی هم وجود دارد که بعضی حقوق، مثلاً: نام فرزند گذاشتن و امثال اینها را که به عهده‌ی مرد است، اگر زن از این تصمیم راضی نبود بتواند به مراجع قضایی رجوع کند و به این اختلاف - نه از لحاظ قضایی، بلکه بیشتر از جنبه‌ی اجتماعی - رسیدگی نماید. ولی زن هم باید توجه کند که بر حسب موقعیت فطری و وظیفه‌ای که طبیعت به عهده‌ی او گذاشته است باید محدودیت‌هایی را تحمل کند. در مقابل این محدودیت، هیچ هزینه‌ای بر او بار نشده؛ تمام خرج خانواده و حتی خرج فرزند صغیر را هم باید مرد بدهد. در دیگر مواردی که مرد باید تصمیم بگیرد، مثل: انتخاب منزل یا انتخاب شغل همسر، می‌توان قوانینی را نوشت که در صورتی که زن نظر شوهرش را قبول نداشته باشد به دادگاه مراجعه کند. البته عرف جامعه هم باید به نحوی باشد که خودبخود وقتی مرد می‌خواهد منزلش را عوض کند، از زن خود بپرسد و با هم منزل بگیرند؛ که تقریباً این عرف عملی شده و می‌شود. یا در مورد شغل زن، چون خدای نکرده هر توهین و تجاوزی که به زن بشود همان اندازه که به خود او لطمه می‌خورد به شوهر او و خانواده‌اش هم لطمه می‌خورد، به این جهت صرفاً نمی‌توان این حق را سلب کرد، بلکه اگر اختلافی بود باید به هیأت داور، هیأت قضایی ارجاع نمایند.

اما اینکه چرا فقط دختر باید به پدر احترام بگذارد نه پسر؟ باید بگویم هر دو اخلاقاً موظفند؛ ولی جهت اینکه دختر را گفته‌اند این است که دختر و زن باعث ارتباط نسل‌های بشر است. اگر فرض کنیم در کره‌ی زمین هیچ زنی نباشد، بعد از مدّت کوتاهی نسل بشر از بین می‌رود؛ ولی اگر مردها نباشند چنین اتفاقی نمی‌افتد. یک مورد را هم خداوند به عنوان معجزه‌ی خویش ایجاد کرده است که بدون مرد، فرزندی متولد شده است. این مورد برای شکستن کبر و غرور مرد مهم است که بداند که زن اساس اجتماع بشری است و حتی به این منظور مرد را موظف کرده که آسایش و راحتی همسر را فراهم کند. تمام مقرّراتی را هم که در این زمینه نوشته شده است برای آرامش جسمی و روحی زن - چه در موقع حمل و چه بعد از حمل - است؛ زیرا سرنوشت جسم و روح فرزند به مادر باردار بستگی دارد و در نتیجه سلامت روحی و جسمی نسل آینده به او مربوط است. هر شرکت تجاری هم برای تأسیس شدن، یک نفر مدیرعامل و یا به اصطلاح رئیس شرکت می‌خواهد. در این شرکتی هم که به نام خانواده از دو نفر اولیه - یعنی زن و شوهر - تشکیل شده است یک نفر باید ریاست داشته باشد. جامعه‌ی بشری مدّت‌ها زن‌سالاری را تجربه کرده بود و آن را رها کرد و به قهقرا کشید لذا از این حیث درست نیست. ولی همانطور که در هر شرکتی مقرّراتی است که از تجاوز و ستم احتمالی رئیس شرکت

جلوگیری می‌کند، مسلماً باید مقرراتی هم باشد که از سوءاستفاده‌های مرد از حقوقی که خود دارد جلوگیری کند. البته این قوانین نقش دوّم را دارد؛ نقش اوّل با عرف و فرهنگ جامعه است.

اما آنچه راجع به طلاق گفته‌اید و اینکه زن مجبور می‌شود از بسیاری حقوق خود بگذرد، البته این اجبار هست، ولی در قانون هم آمده که اگر در موردی، زن، بدون اینکه تقاضای طلاق کند و یا قبل از اینکه چنین تقاضایی را مطرح کند، اگر از دادگاه اجازه بخواهد که منزل جداگانه داشته باشد، دادگاه می‌تواند چنین اجازه‌ای را به او بدهد. متأسفانه ما از آنچه در قوانین موجود آمده است، اطلاع نداریم و آن را اجرا نمی‌کنیم. بنابراین همانطور که گفته شد نقص تنها در قوانین نیست.

در مورد سنّ مسؤلیت کیفری، به نظر من هم وضعیت فعلی صحیح نیست و حتّی در بین علمای بزرگ اسلامی هم سنین مختلفی گفته شده است و مسأله‌ی سنّ بستگی به اقلیم و آب و هوا دارد؛ کما اینکه در مورد مسأله‌ی بلوغ در ازدواج نیز چنین است. چند سال پیش در روزنامه‌ها خواندم که دختر نه ساله‌ای در آفریقای جنوبی حامله بود؛ ولی دختر نه ساله در سوئد و نروژ به منزله‌ی یک کودک تلقّی می‌شود. این بستگی به اقلیم و آب و هوا دارد و به همین دلیل هم در قرآن به هیچ وجه سنّ تعیین نشده است.

در مورد دیه، من همان وقتی که در دادگستری بودم مقالات مفصلی نوشتم که در یک مجموعه^۱ از مقالات من چاپ شده است؛ به آن مراجعه کنید. به نظر من قوانینی که در مورد دیه نوشته شده است صحیح نیست. در مورد ارث زن هم، بعضی از فقهای شیعه - که کم هم نیستند - معتقدند که زن از عرصه و اعیان هر دو ارث می‌برد. مرحوم بدایع‌نگار لاهوتی در این زمینه بحثی دارد. آقای ذاکری، وکیل دادگستری، که از دانشمندان این فن می‌باشند نیز بر این نظریه هستند و شرح‌های مفصلی درباره‌اش نوشته‌اند. البته این قوانین را می‌توان اصلاح یا عوض کرد ولی اشکال کار فقط در قوانین نیست که با عوض کردن آن مشکل حل شود.

مطالب مهم دیگری نیز هست که چون نامه مفصل شد از بیان آنها خودداری می‌شود. من مقیم تهران هستم شما یا هر کدام از دیگر خانم‌ها و آقایان که مایل به مذاکره در این مسائل هستید می‌توانید با تعیین وقت، مذاکره کنیم؛ چون در بعضی موارد اختلاف نظر و در بعضی موارد اشتراک نظر داریم. در خاتمه سال نو را تبریک گفته، توفیق شما را خواستارم. والسلام.

۱. مجموعه مقالات فقهی و اجتماعی، انتشارات حقیقت، تهران، ۱۳۷۸.



۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۷

با سلام. نامه‌ی شما رسید. حالات قبض و بسط گاهی اوقات به مناسبت‌های مختلفی برای انسان پیش می‌آید. در حال قبض باید توسّل به خداوند را بیشتر کرد و احياناً اگر معاشرت کم شده مانعی ندارد؛ ولی باید توجّه به خداوند را خواست که:

از خدا دان خلاف دشمن و دوست

که دل هر دو در تصرف اوست

البته آن کسانی که به واسطه‌ی عمل ناشایست خود و به صورت غیر عمدی، دیگران را هم گمراه می‌کنند دو مجازات دارند: بدو مجازات عمل خودشان و ثانیاً مجازات گمراه کردن دیگران. شما به این مطلب توجّه داشته باشید که بسیاری از اشخاص که هزار خطا می‌کنند به امید اینکه در درویشی اصلاح شوند، مشرف می‌شوند. ولی بعضی‌ها تصوّر می‌کنند به محض مشرف شدن، باید دارای تمام خوبی‌ها بشوند، و لذا در انجام دستورات کوتاهی می‌کنند. اینها به واسطه‌ی درویشی از ده نقیصه که دارند یک یا دو نقیصه‌ی آن برطرف می‌شود؛ ولی چون به دستورات رفتار نکرده‌اند، هشت نقیصه به قوّت خود باقی است. بنابراین وقتی به آن هشت نقیصه نگاه می‌کنید، انتساب آن به درویشی

صحیح نیست. آن هشت عیب را از ناحیه‌ی نفس امّاره بدانید و آن دو نقیصه‌ای که جبران شده و تبدیل به حسنه شده است را از برکت درویشی بدانید و به هر جهت سعی کنید که از اعمال نیک دیگران پیروی کنید و از اعمال بد آنان عبرت بگیرید و پیروی نکنید و فرمایش لقمان حکیم را به نظر آورید؛ که می‌گویند از لقمان پرسیدند ادب را از که آموختی؟ گفت: از بی‌ادبان؛ هر چه کردند من نکردم و هر چه نکردند من کردم. توجه کنید که الان ما و در واقع همه‌ی شیعیان مدّعی هستیم که پیرو حضرت جعفر صادق علیه السلام هستیم و اگر از ما پرسند که: شما پیرو چه کسی هستید؟ می‌گوییم: حضرت جعفر صادق علیه السلام امّا آیا تمام دستوراتی را که حضرت جعفر صادق علیه السلام داده‌اند، اجرا می‌کنیم؟ در صورتی که ممکن است از هر ده دستور، یک دستور را انجام دهیم. آیا در این صورت به واسطه نقیصه‌ای که در ما هست باید بگوییم مذهب جعفر صادق علیه السلام این عیب را دارد؟ نه، نقیصه از ماست. آیه‌ی قرآن می‌فرماید: مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ^۱، امیدوارم خداوند به شما توفیق دهد تا از رفتار دوستانی که

۱. سوره نساء، آیه ۷۹: هر خیری که به تو رسد از جانب خداست و هر شری که به تو رسد از جانب خود تو است.

روش آنها را می‌پسندید عبرت بگیرید و از رفتار دوستان و آشنایانی که نمی‌پسندید نیز عبرت بگیرید. والسلام.



۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۷

با عرض سلام. نامه‌ی شما را که توسط آقای شریعت ارسال کرده بودید، دیدم. از توجه و دقت شما در اعمال مذهبی و در آیات قرآن خوشبخت شدم و از خواندن نامه‌ی شما و توجهاتی که کرده بودید، بهره‌مند شدم.

در مذهب شیعه می‌گویند مکلف باید یا مجتهد باشد، و اگر نمی‌تواند مجتهد باشد - یا مجتهد نیست - یا عمل به احتیاط انجام دهد و یا تقلید نماید. و چون فحوا‌ی نامه‌ی شما نشان‌دهنده‌ی این بود که می‌خواهید تکلیف‌تان و نظر حقیر را بدانید، بنابراین بایستی خود اعلام می‌کردید جزء کدام یک از این گروه‌های ذکر شده هستید. اگر در عمل به تکالیف خود، شخصاً دچار تردید هستید، باید درباره‌ی این تردیدها با مرجع تقلیدی که خودتان بعد از تحقیق انتخاب می‌کنید، مشورت کنید و طبق نظر او عمل کنید، و اگر نظر فقهی حقیر را بخواهید بدانید، من چون شخصاً برای دیگران اجتهاد نمی‌کنم و مصلحت نمی‌دانم که اظهار نظر شخصی بکنم، چیزی نمی‌گویم. اما بهر حال از اینکه در این باره مطالعه می‌کنید و نظریات مختلف را بررسی می‌کنید، خوشبخت شدم.

۱ - در مورد نماز قصر و نماز جمعه و راجع به حدود قصاص و دیات، نظرات مختلفی در شیعه بیان شده است و حتی در مورد نماز جمعه آرائی از حرمت تا وجوب نقل شده است. بنابراین اینها را خودتان بخوانید و مسلماً نظریات فقهایی که ذکر کرده بودید، از جنبه‌ی فقهی از نظر حقیر رساتر خواهد بود. راجع به نماز هم همین طور است. حتی راجع به فحوی نماز، ما بعد از هر سوره‌ی حمد یک سوره‌ی کامل باید بخوانیم، ولی اهل سنت خواندن یک آیه را هم کافی می‌دانند؛ حتی کوتاهترین آیه‌ی قرآن یعنی: *مُدْهَامَتَانِ*^۱. البته شافعی این را می‌گوید، ولی بهتر آن می‌دانند و مستحب است که یک سوره‌ی کامل خوانده شود. و حتی نقل شده است که عمر در زمانی که خلافت داشت، در نماز صبح بعد از حمد، گاهی اوقات سوره‌ی بقره یا سوره‌های طولانی را می‌خواند و قصدش آن بود کسانی که نمازشان بطور معمولی قضا می‌شود و بعد از طلوع آفتاب بیدار می‌شوند، تحریک شوند که با عجله خودشان را برسانند تا هنوز نماز جماعت تمام نشده، اقتدا کنند، و در واقع نماز قضایشان تبدیل به نماز در وقت شود. و همچنین در مورد قنوت و یا صلوات بر آل رسول، خود اهل سنت هم اختلاف دارند؛ بنابراین این اختلافات هست و اینکه گفته‌اند: مرجع تقلید داشته باشند،

۱ . سوره رحمان، آیه ۶۴ .

برای این است که مردمی که از مسائل فقهی اطلاعی ندارند، دچار تردید و شک نشوند و همواره با قاطعیت ایمانی نمازشان را بخوانند.

۲ - در مورد لباس نمازگزار باید توجه کرد که شارع مقدّس در نظر داشته است که نمازگزار در حین نماز از هرگونه وسوسه‌ای دور باشد. و مهم‌ترین وسوسه‌هایی که در انسان مؤثر است، و حتی به قول روانکاوان دوران اخیر، تا آخرین لحظه حیات با انسان است، جاذبه‌ی جنسیتی است که بین زن و مرد است. لذا در اوقات نماز سعی شده است که به هیچ‌وجه این وسوسه مزاحم انسان نباشد و بدین جهت هم فرموده است که: زنان پشت سر مردان نماز بخوانند و اجازه نداده است که زن و مرد با هم در یک صف باشند. لباس مردان یا زنان نیز شامل همین حکم است و این همان قاعده‌ای است که بطور کلی راجع به ستر عورت ذکر شده است.

۳ - در مورد نحوه‌ی قرائت نماز؛ به یاد دارم روزنامه‌های فرانسه چندین سال قبل نوشته بودند که در سفری که ملکه الیزابت، ملکه انگلستان، به فرانسه کرده بود، در سر میز شام ملکه‌ی انگلیس به زبان فرانسه - یعنی زبان صاحبخانه - صحبت کرد و رئیس‌جمهور فرانسه هم با او به زبان انگلیسی صحبت کرده بود و این را بالاترین احترام می‌دانستند. و این قاعده‌ای است که در روابط بین‌المللی هم وجود دارد. حالا ما همین وضعیت را باید در نظر بگیریم و بالاترین احترام این

است که به همان زبانی در نماز تکلم کنیم که پیغمبر تکلم کرد و از ناحیه‌ی خدا شنید. از ترجمه‌ی آیات قرآن نمی‌توانیم در نماز استفاده کنیم؛ برای اینکه آن استنباطی که عرب از آن لغت می‌کند غیر از آن چیزی است که ما ترجمه می‌کنیم. البته اگر قدرت تکلم به زبان عربی را نداشته باشیم وضع فرق می‌کند، چنانکه برخی در کشورهایی که در صدر اسلام مسلمان شدند قادر به تکلم زبان عربی نبودند، چون در مقابل یک قاعده‌ی دیگری که همانا واجب نماز است قرار گرفتند، لذا به ناچار نماز را به زبان خود خواندند. کما اینکه نقل است وقتی مسلمین، ماوراءالنهر را - که تاجیکستان و افغانستان فعلی می‌باشد - تصرف کردند، به مرکز خلافت نوشتند که اینها عربی نمی‌دانند چطور به آنها نماز یاد بدهیم؟ گویا با اجازه‌ی علی علیه السلام و به عنوان اینکه امکان ندارد اینها عربی را فوراً یاد بگیرند - و از طرفی اقامه‌ی نماز واجب است - اجازه دادند تا وقتی که نماز را یاد نگرفته‌اند، نماز را به زبان خودشان بخوانند. ولی تنها حمد و سوره‌ی نماز را اجازه ندادند؛ چون عبارت آن عین کلام خداوند است که بر دل پیغمبر نازل شده و در قرآن آمده است. لذا هم تیمناً و تبرکاً و هم از لحاظ اطاعت امر باید به همان زبان عربی خوانده می‌شد و خلافتش اجازه داده نشده بود. بعد تدریجاً در طی تاریخ این اجازه دایره‌اش تنگ‌تر شد؛ یعنی بدو گفتند حمد و سوره باید به زبان عربی

خوانده بشود، ولی سایر موارد را در نماز اجازه دادند که به فارسی خوانده شود، بعداً همین سایر موارد نماز را هم گفتند باید به عربی خوانده شود؛ فقط قنوت را اجازه دادند که به فارسی خوانده شود که می‌توان گفت این اجازه هنوز هم باقی است. ولی اخیراً باز عده‌ای از فقها، قنوت را هم اجازه نمی‌دهند که به فارسی خوانده شود.

اصولاً مدّت اقامه‌ی نماز، مدّت کوتاه و محدودی از ۲۴ ساعت است، ولی ما باید تمام ۲۴ ساعت را به یاد خداوند باشیم، فقط در پنج مورد - که این نمازهای پنجگانه است - شکل خاصی معین کرده‌اند، و چون حضرت دوست معین کرده است صرفاً برای اطاعت امر او باید نماز را به همان شکل خواند. مناجات با دوست تنها منحصر به نماز نیست؛ به دلیل اینکه مناجات با دوست همواره باید در خلوت و به تنهایی باشد، حتی در زندگی‌های عادی نیز همینطور است. ولی در نماز با وجود اینکه نیاز و زاری به درگاه خداوند است، نه تنها اجازه داده شده که به جماعت خوانده شود، بلکه بهتر است؛ و حال آنکه در نماز جماعت، دو نفر که پهلوی هم ایستاده‌اند، حالات و توجهشان ممکن است کاملاً با هم متفاوت و بلکه متضاد باشد. بنابراین در نماز چون آثار دیگری هم هست، امر دوست را باید اطاعت کرد و نماز را به عربی خواند.

۴ - خداوند از عبادات و از نمازهای ما بهره‌ای نمی‌برد، بلکه

منظور خداوند از دستور به انجام این عبادات تربیت ماست. به همین دلیل به نیت نماز توجه بسیاری شده است. حتی اگر فرد نیت کند و بعد معلوم شود که نیتش در آن مورد صحیح نبوده است، خداوند بر آن نیت که در موقع خودش با خلوص بیان شده است، اجر می‌دهد. بنابراین، اینکه مکلفین را سه گروه می‌دانند، برای همین بوده است که به هیچ‌وجه در ضمن عبادت دچار تردید نشوند. هر کس که مقلد است اگر طبق نظر مجتهد و مرجع خود و با نیت خالص نماز بخواند درست است؛ ولو بعداً متوجه شود که آن مرجع صلاحیت مرجعیت نداشته یا مرجع بهتری پیدا کند، تمام آن نمازهای گذشته‌ی او صحیح می‌باشد. همچنین کسی که عمل به احتیاط کند، و به اعتقاد خود به آن احتیاط عمل کند، عمل او مثاب است. همچنین کسی اجتهادی کند و بنا به اجتهاد خود عملی را انجام دهد، بعدها بفهمد که آن اجتهاد او صحیح نبوده است، لازم نیست که قضای آن اعمال خود را بجا بیاورد، بلکه باید از همان وقت که متوجه شد به اجتهاد جدید خود عمل بکند.

این شرح مختصری بود از آنچه که لازم بود گفته شود. ولی چون من مرجع شریعتی نیستم و بلکه مرجع طریقتی هستم، معمولاً سعی می‌کنم در این گونه مسائل کمتر وارد شوم و جواب بدهم. البته خودم - الحمدلله - هم حال و هم وقت و هم به اصطلاح قابلیت مطالعه و درک مسائل را دارم، ولی آن را بیان نمی‌کنم؛ برای اینکه

عموم از من فقط مسائل طریقتی را بخواهند و مسائل شریعتی را ابراز
نمی‌کنم مگر مواردی که در آن بحثی باشد. والسلام.



۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۷

پس از عرض سلام، نامه‌ی شما که حاوی سؤالاتی بود، رسید و بسیار خوشوقت شدم از اینکه نوشته‌اید: سعی می‌کنم وظایف خود را انجام دهم. خود این سعی مورد توجّه خداوند است؛ ولی توفیق آن را که بتوانید انجام دهید، باید خداوند مرحمت کند. اما شما همواره باید سعی خود را داشته باشید.

در مورد آیات ۳۱ و ۳۲ سوره‌ی اعراف^۱، چون بعضی قرائت‌های مختلف باعث می‌شود که شماره‌های آیات متفاوت باشد، بهتر آن است که در اینطور موارد خود مطلب یا آیه را بنویسید. اما مسأله آن طوری که متوجّه شدم راجع به زینت است؛ چون آیاتی در قرآن هست که زینت را برای زن در غیر موردش مجاز نکرده است، از جمله در این آیه فرموده است که: وقتی به مسجد می‌روید زینت خود را بردارید و بهترین زینت برای زن و مرد طهارت و پاکی است. بنابراین سعی کنید که در مساجد و حسینیه‌ها، و حتی زمانی که به کلیسا و اماکن مقدّس

۱. يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نَفُضِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ.

یهود رفتید - چون آنجا به نام خدا ساخته شده است؛ ولو اینکه یاد خدا کمتر بشود - شما زینت خودتان که همانا پاکی و طهارت شرعی است، یعنی وضو یا غسل یا تیمم، را رعایت کنید. در آیات دیگری قرآن حدی برای زینت زن قرار داده که بیش از آن مجاز نیست. به این معنی که خداوند، نظام طبیعت را اینطور آفریده است که زن‌ها باعث بقای جامعه باشند، و اگر زن نبود نسل بشر از بین می‌رفت؛ کما اینکه خداوند در داستان حضرت عیسی علیه السلام و طرز تولد او نشان داده است که زن لازمه‌ی نظام طبیعت است و حتی در هیچ جای قرآن ندارد که بدون زن - یعنی از مرد تنها - نسلی به وجود آمده باشد. فقط در برخی اخبار است که گویا خداوند وقتی آدم و حوا را آفرید و به زمین فرستاد، یکبار از آدم دو نوع نطفه جدا شد و به خاک ریخت، و شاید خداوند برای اینکه آدم نگران نشود از آن دو نطفه، یأجوج و ماجوج را آفرید. شاید منظور از این روایت - اگر انتساب آن به معصوم صحیح باشد - این است که نرزش مرد نسبت به زن کمتر است و خشونت بیشتری دارد و زن‌ها هستند که مرد را با لطافت نغمه‌می‌دارند. منتها مرد چون حالت فعل دارد و زن حالت انفعال، بنابراین زن نباید زائد بر آنچه طبیعت اجازه داده است، توجه مردان را جلب بکند. به همین دلیل است که گفته شده اعضای که محرک این مسأله هستند را باید در پوشش داشت؛ و الا با رعایت این موضوع، زینت برای زن واجب است.

درباره‌ی مسأله‌ی حجاب هم چند بار در جلسات عمومی فقری بحث شده است. شاید منظور عمده از حجاب آن است که به هیچ وجه تحریک جنسی در جامعه - جز در موارد جایز و شرعی - وجود نداشته باشد. و به همین دلیل است آنچه که روانکاوان می‌گویند که رؤیت بدن زن برای مرد تحریک‌آمیز است ولی دیدن بدن مرد برای زن آن حالت تحریک‌آمیز را کمتر دارد و به این جهت خداوند برای هر دو حجاب‌هایی را دستور داده. و آن حجاب‌هایی را که در موارد خاص مقرر کرده برای این است که در سایر موارد عادت کنند؛ مثلاً فرموده است که: در موقع نماز هم - ولو هیچکس نباشد - باید این حجاب را رعایت کنید. کما اینکه وقتی بخوانید نماز بخوانید باید موها پوشیده باشد و حجابی که در بیرون دارید داشته باشید.

حجاب همان حجابی است که در قرآن ذکر شده و حتی در مورد حج گفته‌اند تمام قوس صورت زن باید پیدا باشد؛ که اگر قوس صورت پیدا نباشد و نقاب بپوشد، حج درست نیست و باطل است.

عمل اشخاصی که مسلمان غیرعامل هستند یا آنان که کم اطلاع هستند نباید ملاک عمل شما باشد. ملاک عمل شما باید عمل شرعی توأم با معرفت باشد؛ همان که علم امروز هم - به خصوص روان‌شناسی و روانکاوای و جامعه‌شناسی نیز - آن را تأیید کرده است.

در مورد تماس با سگ اگر این تماس خشک باشد، نجاست نه

به لباس و نه به شخص سرایت نمی‌کند؛ اما نباید مثلاً با دست خیس با سگ تماس گرفت. البته تمام این دستورات و عبادات در صورتی که محذوراتی وجود داشته باشد؛ مثلاً در موردی که کسی در حال غرق شدن باشد و سگی بتواند او را نجات دهد، هیچ مانعی ندارد. ان شاء الله خداوند توفیقتان بدهد. والسلام.



۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۷

پس از عرض سلام، کارت تبریک شما و همچنین نامه‌ی مفصل شما رسید. جواب بسیاری از سؤالات شما را در کتاب‌ها داده‌اند؛ که اگر مراجعه کنید، زحمت نامه‌نگاری‌تان کمتر می‌شود و همچنین من هم می‌توانم به سؤالات کمتری پاسخ بدهم، اما فعلاً چون نامه‌ی شما رسیده است باید جواب به آن داده شود.

اما اینکه گفته‌اید جواب از درون خود انسان فهمیده می‌شود، این قول صحیح است، ولی به شرط اینکه ارتباط ظاهر و درون شما، برای خودتان مشخص باشد؛ یعنی به دستورات شرعی عمل کرده باشید و اضافه بر آن، به دستورات فقری‌ای هم که داده شده دقت کنید. به‌علاوه وقتی به مجالس فقری می‌رویم، فقط دید و بازدید نباشد، باید به سخنانی که گفته می‌شود توجه کنید؛ چرا که جواب بسیار از سؤالات شما در آن است.

و اما اگر توجه کرده باشید بنابر قرآن کریم خود پیغمبر می‌فرماید: أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ^۱، من بشری مثل شما هستم. بنابراین، توقع

۱. سوره کهف، آیه ۱۱۰ و سوره فصلت، آیه ۶.

از بندگان و راهنمایان هم به اندازه‌ای باید باشد که امکان بشری آنها بتواند جوابگو باشد. و این در صورتی است که شما به دستوراتی که داده شده است، رفتار کنید و بعد از رفتار به آنها، اگر آرامشی پیدا نکردید و سؤالی برای شما ایجاد شد، بپرسید؛ و آلا جواب سؤالات در همان دستورات فقری نهفته است که عمده‌ی آنها ذکر قلبی است.

و اما اینکه گفتید راز هستی بر من آشکار شد. راز هستی بر کسی که برای خود، هستی مستقلی احساس می‌کند، آشکار نمی‌شود. انسان به هر درجه‌ای که به نیستی نزدیک‌تر شود، راز هستی برای او آشکارتر می‌شود. چون راز هستی یعنی اینکه انسان خودش را بشناسد. انسان خودش را که بشناسد تا حدّی به راز هستی آشنا می‌شود؛ یعنی تا آن حدّ که به هستی خودش مربوط هست، و نه به تمام عالم.

اینکه شک برای شما ایجاد شده بسیار خوب است. این شک، شکی است که باید به آن توجه کنید. هرگز قناعت به آنچه بر شما آشکار می‌شود نکنید. همواره درصدد جستجو باشید.

و اما از آنچه که گفته‌اید، خود علم و اطلاع و آشنا شدن به مسأله‌های جدید، مقداری مسئولیت و مقداری محدودیت برای انسان ایجاد می‌کند. اگر داستان موسی و شبان را که در مثنوی است، بخوانید و دقت کنید، بسیاری از این گونه مشکلات شما حل خواهد شد. آن چوپان، پیش از علم و آگاهی یافتن، چوپان دیگری بود و بعد از

راهنمایی موسی، چوپان دیگری شد و وظایف و مسئولیت‌های دیگری داشت. شما هم همیشه باید جلو بروید و هرگز سعی نکنید که در محلی که هستید بمانید. در مسیر هم باید فقط دستوراتی را که داده شده است، اجرا نمایید. مراحل سلوک مثل راه زمینی نیست که منازل مشخصی داشته باشد و بتوان به هر کسی گفت در چه منزلی هستی. اینکه گفته‌اند: هر کسی را به سوی خدا راهی است، و یا گفته‌اند که: راه‌های به سوی خدا به عدد انفاس خلایق است، یعنی همه‌ی خلایق، هر کدام یک نحوه راهی به سوی خدا دارند. بنابراین نمی‌توان برای کسی دقیقاً منزلی را مشخص کرد. فقط باید جلو برویم. علامت به جلو رفتن شما هم این باشد که از انجام دستورات لذت ببرید. از عبادت لذت ببرید، از اینکه موفق شوید خدمتی به یک بنده‌ی خدا بکنید خرسند شوید؛ اینها دلایل پیشرفت است.

اما مسأله تردید و شک در تمام طول زندگی، برای همه‌ی انسان‌ها وجود دارد، حتی در رابطه‌ی میان مولوی و شمس. همه می‌دانند مولوی به شمس چقدر ارادت و اعتقاد داشت و محو در او بود، ولی با این حال می‌گوید:

صد هزاران بار بیریدم امید

از که؟ از شمس این ز من باور کنید

و در آن حالات شک و تردید، متوسل به ذکر قلبی‌تان بشوید و

توجه و تمرکزتان را در معنای آن ذکر بکار ببرید و فکرتان دنبال راه حق باشد. در این صورت شک مرتفع می‌شود، ان شاء الله. والسلام.



۲۹ اردیبهشت ۱۳۸۷

با عرض سلام. نامه‌ی شما که حاوی سؤالاتی بود، رسید. توجه کنید که بسیاری از این سؤالات، در کتاب‌ها پاسخ داده شده است، و من اگر بخواهم برای هر سؤالی یک کتاب بنویسم و برای هر سؤال‌کننده‌ای همین را رعایت بکنم، اصلاً از قدرت من و قدرت هر بشر دیگری خارج است. بنابراین اگر کتاب‌های پندصالح و رفع شبهات را مطالعه کنید، بسیاری از اینها حل می‌شود.

در مورد رنگ‌ها چیزهای مختلفی گفته شده که با توجه به سابقه‌ی قبلی، یعنی قبل از رؤیت رنگ و بعد از رؤیت رنگ، مفهوم آن در اشخاص مختلف، متفاوت می‌باشد. در مورد ظاهر شدن صورت پیر، در رساله‌ی رفع شبهات توضیح داده شده است. به این معنا که برحسب قاعده‌ی تداعی معنی که در روانشناسی باب مفصلی دارد و اثر بسیاری در زندگی دارد، همین که انسان به مسأله‌ای متوجه و علاقه‌مند باشد، بی‌اختیار در موقع توجه به آن مسأله و توجه به آن امر، بانی آن موضوع به خاطرش می‌رسد. به همین جهت وقتی کسی علاقه‌مند به ذکر بود و علاقه‌اش به یک حدّ بالای روانی رسید، در آن صورت ممکن است - نه اینکه حتماً اتفاق می‌افتد - صورت تلقین‌کننده

و دهنده‌ی آن ذکـر در خـاطرش پدیدار شود و تغییر این حالت هم - به‌خصوص وقتی خود انسان جایگزین آن می‌باشد - نشان‌دهنده‌ی این است که: اولاً خود انسان می‌خواهد در مقام معنوی به جایی برسد که مرشد و پیر به آن رسیده و از آن گذشته است، و او هم به چنین جایی می‌خواهد برسد، و به‌علاوه نشان‌دهنده‌ی تجانس معنوی بین او و بین پیر نیز هست؛ به این معنا که هم نشان‌دهنده‌ی نقیصه‌ای است که خودبینی باشد، و هم نشان‌دهنده‌ی یک استعداد و قابلیت که خود را با پیر، در عالم معنوی واحدی می‌بیند.

و اما اینکه نوشته‌اید به راه تخلیه‌ی کامل از جسم خود هنوز وارد نیستیم. تخلیه‌ی کامل از جسم، فقط در موقع مرگ بدن حاصل می‌شود، و الاً تا وقتی که جسم حیات دارد، ما موظف به نگهداری این جسم هستیم و اینکه جسم را به عبادت و اطاعت وادار کنیم. ولی تخلیه‌ی کامل ممکن نیست و بلکه حتی مقام معنوی پیغمبران و اولیای خدا این است که توجه به هر دو داشته‌اند. در داستان موسی و خضر علیه السلام آخرین مرحله‌ی تربیت موسی این بود که در مجمع‌البحرین یا محلّ التّقاء دو بحر مادی و معنوی قرار بگیرد و به هر دو جنبه توجه داشته باشد؛ که عوالم معنوی مسلط بر عوالم مادی است. بنابراین باید به دستورات رفتار کنید و به همان اندازه که در انجام دستورات و تمرکز حواس موفق شوید، اجر شما رسیده است و

می‌رسد، ان شاءالله.

به این نکته نیز توجه داشته باشید که من سؤالاتی را که پاسخ صحیح هر کدام از آنها، کتابها لازم دارد، اگر بخواهم شفاهاً به فرد فرد افراد بگویم نمی‌شود. این است که این نوع سؤالات را من معمولاً در جلسه‌ی عمومی پاسخ می‌دهم، که آن را ضبط می‌کنند و بعداً به صورت مکتوب منتشر می‌شود. ان شاءالله هر وقت لازم داشتید تهیه کنید. والسلام.



۲۹ اردیبهشت ۱۳۸۷

با عرض سلام. نامه‌ی شما که متضمن ذکر خواب‌ها و حالات خودتان بود رسید. در همه‌ی موارد، چه موارد شادی و چه در مواقع عُسر و ناراحتی، به ذکرتان توجه داشته باشید. به‌خصوص مرتباً در موقع خواب، اوراد مخصوص را بخوانید و فراموش نکنید و بعد از بیدار شدن برای نماز صبح هم دستور یادآوری زبانی، چهارده بار ذکر و چهارده بار صلوات را، از خاطر نبرید. پیغمبر فرمود: **أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ**، من و علی پدر این امت هستیم. بنابر این عبارت خداوند خواسته است شما را جزء امت پیغمبر محسوب بدارد. برای تمام خواب‌ها و رویاهایی که دیده‌اید و حالاتتان، شکرگزاری کنید؛ ولی به هیچکس نگویند. اضافه بر آن دستوراتی که دارید، همیشه بعد از نماز آیه‌ی: **أَفْوَضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ**^۱ را بخوانید و در خواندن قرآن دقت کنید و هر روز قرآن بخوانید که ان شاء الله این خواب‌ها به نحو منظم و صحیحی شما را جلو ببرد. والسلام.

۱. بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۹۵.

۲. سوره غافر، آیه ۴۴: من کار خویش به خدا واگذار کردم، زیرا او بندگانش را می‌بیند.

۲۹ اردیبهشت ۱۳۸۷

با عرض سلام. نامه‌ی شما رسید. از گرفتاری‌های شما نگران شدم. امیدوارم خداوند توفیق و همّت عالی‌ای بدهد که بتوانید آنها را مرتفع سازید. بیماری‌های روانی امروز تا اندازه‌ای زیاد شده است. البته قبلاً هم تا حدّی بوده، بطوریکه از قرن پیش رشته‌ی علمی خاصی به نام روانکاو به این موضوع می‌پردازد، ولی وجود اعتقادات قوی و ایمان محکم: اولاً ضامن انسان می‌شود از اینکه دچار بیماری‌های روانی نشود، ثانیاً کمک به درمان می‌کند؛ ولی فقط به آن هم نمی‌توان اکتفا کرد. گاهی اوقات خود وسواس در انجام یا عدم انجام وظیفه موجب می‌شود که انجام آن وظیفه که باید اثر معنوی بکند، اثر معنوی نداشته باشد و یک وسواس و نگرانی جایگزین آن بشود. خود ترس از یک مسأله، گرفتاری‌های دیگری را ایجاد می‌کند که آن هم خود یک بار اضافه را بر دوش انسان می‌گذارد. بنابراین ترس بیجای از آینده را هم می‌توان با توکل بر خدا جبران کرد.

در طی تاریخ و حتی در طول زندگی خودتان بسیاری از موارد بوده است و دیده‌ایم که با یک تغییر جزئی، ناگهان خود شخص یا سرنوشتش عوض شده است. در این مورد کتابی نوشته شده است که

به فارسی هم ترجمه شده به نام فرج بعد از شدت که البته به صورت داستان است و بسیار جالب است.

دستورات فقری هم که داده شده، کمتر کسی می‌تواند از همان اول تمام آن دستورات را با هم اجرا کنند. اگر بکنید که بسیار عالی است و ترقی‌اتش تضمین می‌شود، ولی غالب مردم نمی‌توانند همه را اجرا کنند؛ به‌خصوص مسأله بیداری سحر را. بیداری سحر برای بیماران عصبی و بیماران قلبی امکان ندارد، مگر اینکه بهبود حاصل شود، و آلا سعی در اینکه این کار را انجام بدهند ممکن نیست بنابراین آنچه که واجب است و دستور داده شده آن است که قبل از طلوع آفتاب باید بیدار شوید که دو رکعت نماز صبح بخوانید، و البته باید قصد و نیت کنید و کم‌کم این زمان بیدار شدن قبل از طلوع آفتاب را بیشتر کنید تا به اذان صبح برسد؛ یعنی از اذان صبح بیدار شوید. البته به هر اندازه که توانستید انجام بدهید، اما شما چون سابقه‌ی کسالت دارید، فشار زیادی به خود نیاورید، ولی علاقه‌مند باشید که تدریجاً انجام دهید. همچنین سایر امور را که به‌هیچ‌وجه به این مسأله ارتباطی ندارند و بلکه به تمرکز حواس شما کمک می‌کنند تا بتوانید با یاد خداوند نقایص و کسری‌های وجود خود را مرتفع سازید.

در مورد عشریه آنچه که در رساله‌ی رفع شبهات نوشته شده بخوانید و اصولاً این رساله که کتاب کوچکی است، در روشن شدن

ذهن خود شما و روشن کردن دیگران مؤثر است. دو کتاب پندصالح و رساله‌ی رفع شبهات را داشته باشید و مطالعه کنید و همانطور که در مسأله‌ی عشریه توضیح داده‌اند، عشریه حکم جدیدی نیست، بلکه در واقع دستوری است که بر اساس محاسبات ریاضی به دست آمده است و این نظریه‌ی مرحوم آقای سلطان‌علیشاه را مرحوم آقای رضاعلیشاه در رساله‌ی رفع شبهات توضیح داده‌اند و گفته‌اند که چون موارد تشخیص زکات و خمس مشکل و محاسبه‌ی آن برای بعضی‌ها سخت است بنابراین عشریه مُعنی (بی‌نیازکننده) از هر دو است و آن را باید در مواردی داد که زکات و خمس واجب است. بنابراین در رساله‌ی مرجع تقلید خودتان دقت کنید، و یا اینکه چند رساله را مطالعه کنید، اگر پرداخت خمس و زکات بر شما واجب است، در موقع محاسبه، عشریه بدهید. در واقع عشریه برای سهولت در محاسبه است؛ نه آنکه عشریه به جای آنهاست. و اگر درآمدهای کفاف هزینه را نمی‌کند عشریه نباید بدهید؛ ولی مشروط بر اینکه زندگی شما زندگی عادی باشد و درآمدهای صرف واجبات زندگی شود، و الاً مخارج تفریحات و آنچه را که می‌توان حذف کرد باید در نظر نگرفت و زندگی ساده‌ای داشت.

اینکه نوشته‌اید در هر کاری به بن‌بست بر می‌خورم این تصوّر خود شماست. یعنی وقتی مثلاً به قول خودتان در کار هواپیمایی کار

کردید و تجربه‌ی عملی پیدا کردید و کار را بلد شدید، مجرب می‌شوید. اما به صرف اینکه درس خوانده‌اید و می‌دانید مثلاً فلان پیچ باید فلان جا باشد، این کافی نیست؛ بلکه باید از اشخاص مجرب پرسید تا خودتان هم مجرب شوید. به این جهت این توقع زیادی است که از خود در هر کاری دارید که بدون کسب تجربه بتوانید در آن کار موفق باشید. والسلام.

با عرض سلام. نامه‌ی شما و ضمائم آن رسید. از اینکه توجّه به بذرها کرده‌اید، بسیار خوب است؛ برای اینکه لازمه‌ی تربیت و تعلیم توجه به بذر است. افکاری هم که به مردم داده می‌شود، مانند بذر است. اگر این بذر تلخه باشد، تلخه از آن در می‌آید و اگر این بذر ضعیف باشد، ممکن است گیاهی بدهد، ولی گیاه ضعیفی خواهد بود. این است که توجّه به بذر بطور کلی، هم در عالم معنا و هم در عالم ظاهر بسیار ضرورت دارد.

در مورد دیدگاه‌های مختلف که نوشته بودید؛ مثنوی چون در واقع شرح آیات قرآن است، اگر هم داستان‌هایی گفته است، آن داستان‌ها برای نشان دادن و مجسم کردن معنای آیات قرآن است. و حتی اگر به جنبه‌ی قصه‌ای که در مثنوی هست - و مورد انتقاد آقایان قرار گرفته و گفته‌اند وقیح و بی‌پرده است - توجّه کنید، آن مطالب را با این گونه مثال‌ها بهتر می‌توان تفهیم کرد و در ذهن جا انداخت. به هر جهت چون مثنوی در واقع تفسیر آیات قرآن است، همانطور که فرموده‌اند: قرآن هفت تا هفتاد بطن دارد، تفسیر آن هم بطن‌های مختلفی دارد. نگرانی‌ای که غالباً در ادبیات ما هست از این جهت است

که به مثنوی و به اشعار مولوی، مثل آثار یک ادیب نگاه می‌کنند؛ یعنی همانگونه که اشعار شاعران بلند قدری، چون رودکی سمرقندی یا فرخی سیستانی و یا امثال آنها را جرح و بررسی می‌کنند، می‌خواهند به همان طریق هم درباره‌ی اشعار مولوی - یعنی مثنوی و دیوان شمس - اظهار نظر کنند. و حال آنکه این صحیح نیست.

منتخباتی که از دیوان شمس شده است - بجز جذبات الهیه که از طرف یک عارف وارسته به عمل آمده است - مابقی غالباً نواقصی دارد؛ فی‌المثل یکی از آقایان، این شعر «آنان که طلبکار خدایید، خودآیید» را به صورت «آنان که طلبکار خدایید، خدایید» نوشته است و بعد در تفسیر آن هم از استاد دیگری - که درجه‌ی استادی بر او داشته ولی در نوع فکری خودش بوده - استفاده کرده و گفته است این همان مکتب همه‌خدایی^۱ است که عرفا به آن معتقدند. همین یک اشتباه که در تفسیر این بیت کرده هزار اشتباه پشت سر آن می‌آید. هرگز عرفا به «همه‌خدایی» معتقد نیستند. اشعار مثنوی در واقع در بسیاری جاها شرح لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ و شرح توحید است، بنابراین انتخاب اشعار مولوی باید از طرف کسی باشد که در همان راه مولوی قدم زده و قدم می‌زند؛ اگر اینکه به درجه‌ی مولوی نرسیده باشد ولی چون در آن راه قدم می‌زند

تفسیری هم که می‌کند صحیح‌تر است. بنابراین شما هر تفسیری هم که از دیگران می‌شنوید - البته در ضمن اینکه برای زحمات آن شخص و زحمات شما، خداوند اجر قرار می‌دهد - توجّه کنید که او مثل کسی است که حلوا نچشیده، ولی می‌خواهد از روی چند کتاب خصوصیات و مزه‌ی حلوا را توضیح بدهد. بهرجهت از توجّه شما متشکرم. نامه‌ی قبلی شما هم که رسیده بود، از اینکه دومرتبه شما توجّه به معنی کرده‌اید خوشوقت شدم. اینک نیز که نامه‌ی جدید رسید و درباره‌ی بذر نوشته بودید، فهمیدم که به معنای بذر توجّه کرده‌اید، و آن معنای مورد نظر، در این بذر ظاهری هم تأثیر گذاشته است. شاید هم به همین جهات است که حضرت صادق علیه السلام فرموده است^۱: که: حلال‌ترین و پاک‌ترین مشاغل، اشتغال به کار کشاورزی است. امیدوارم خداوند به شما توفیق بدهد. والسلام.

۱. کافی، کلینی، تهران: دارالکتب اسلامیة، ۱۳۶۵، ج ۵، ص ۲۶۰: مَا عَمِلَ النَّاسَ عَمَلًا أَحَلَّ وَأَطْيَبَ مِنْهُ وَاللَّهُ لِيُزْعَنَ الزَّرْعَ وَ...

۱ خرداد ۱۳۸۷

با سلام. نامه‌ی شما و جزوات همراه، توسط آقای کاشانی وصول شد. به دلیل کسالت و کثرت مکاتبات و مراجعات نتوانستم تاکنون پاسخ گویم. از اینکه به دنبال درک حقایق قرآنی و معارف دینی هستید خشنود شدم، و توفیق شما را مسألت دارم.

در مورد سؤالی که درباره‌ی آیه‌ی ۸۱ سوره آل عمران^۱ کرده بودید آنچه به نظر می‌رسد می‌نویسم:

منظور از کتاب، رسالت و احکام آن است؛ که البته ممکن است به صورت کتاب تدوینی نیز درآید. از این منظر، در برخی آیات که می‌فرماید به یک نبی کتاب دادیم - درحالی که داشتن هیچ کتابی از آن نبی نقل نشده است - می‌تواند منظور، شریعت و احکام آن باشد. منظور از «حکمت» نیز، باطن کتاب، یعنی ولایت و احکام و آثار آن می‌تواند باشد. به این ترتیب «حکمت»، باطن کتاب است. پس مخاطب

۱. وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنَاكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْضَرُنَّهُ قَالًا أَ أَلْفَرُنَّا قَالَ فَأَشْهَدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ؛ و خدا از پیامبران پیمان گرفت که شما را کتاب و حکمت داده‌ام به پیامبری که آیین شما را تصدیق می‌کند و به رسالت نزد شما می‌آید بگروید و یاری‌اش کنید. گفت: آیا اقرار کردید و عهد مرا پذیرفتید؟ گفتند: اقرار کردیم. گفت: پس شهادت دهید و من نیز با شما از شاهدانم.

آیه‌ی شریفه می‌تواند عموم انبیا، یعنی انبیای غیر اُولُو الْعِزْم نیز باشد؛ چنانکه در دو آیه‌ی بعد از همین آیه، از انبیای دیگر مثل: اسماعیل و اسحاق و یعقوب نیز یاد می‌کند و می‌فرماید: به آنها نیز ایمان آورید. براساس این آیه، خداوند از هر یک از انبیا بدون واسطه، و از امتش به واسطه‌ی آن نبی میثاق گرفته است که هر یک پیامبران سابق خویش را تصدیق کنند و بشارت دهند به آمدن پیامبر لاحق و در واقع دین خداوند (دین‌الله) که اسلام باشد، و آنچه در آیه بعد ذکر می‌فرماید مستلزم همین تصدیق و بشارت است؛ چنانکه موسی علیه السلام به آمدن عیسی علیه السلام و عیسی به آمدن احمد علیه السلام بشارت داد. بدین وسیله استمرار و انتقال سلسله‌ی ولایت و بودن نماینده‌ی خدا در هر دوری نشان داده می‌شود. معنای یاری دادن نبی نیز همین است؛ چنانکه آزمایش در بیت ذیل از مولانا نیز به همین معنا وجود دارد:

پس به هر دوری ولی‌ای قائم است

آزمایش تا قیامت دائم است^۱

و چون حقیقت هر نبی، شانی و جلوه‌ای از حقیقت الهی و مظهر اسمی از اسمای الهی است و نبی خاتم علیه السلام مظهر جمیع اسما است، پس به این معنا خداوند از هر نبی و امتش خواسته است که پیامبر

۱. مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۸۱۵.

اسلام را یاری کنند؛ چنانکه از اهل کتاب زمانه‌ی رسول اکرم خواسته شده بود. و این تفسیر منطبق است با بعضی از روایات مروی از حضرات ائمه علیهم‌السلام.

نام احمد نام جمله‌ی انبیاست

چونکه صد آمد نَوَد هم پیش ماست^۱

معنای اسلام نیز - چنانکه در آیات بعدی می‌فرماید - همین است. چون تسلیم به نبیّ زمان (یا اسلام) مستلزم قبول انبیای سابق و شریعت و طریقت آنان و قبول ظهور نبیّ لاحق است تا نبیّ خاتم که حقیقت اسلام را به تمام و کمال در خود و در امتش نشان داد. اصل نبوت که از اصول دین اسلام است، اعتقاد به همین امر است. ان شاء الله که خداوند شما را در سلوک ایمانی و عرفانی موفق بدارد. والسلام.

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۱۱.

فهرست جزوات قبل

شماره جزوه	عنوان	قیمت (تومان)
اول	گفتارهای عرفانی (قسمت اول)	۱۰۰۰
دوم	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم)	۱۰۰۰
سوم	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم)	۱۰۰۰
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	۵۰۰
چهارم	گفت و گوهای عرفانی (متن ۶ مصاحبه)	۵۰۰
پنجم	مکاتیب عرفانی (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	۵۰۰
ششم	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	۵۰۰
هفتم	مقدمه روز جهانی درویش	۵۰۰
-	هدیه نوروزی: فهرست موضوعی جزوات (همراه با تقویم ۱۳۸۸)	-
هشتم	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	۵۰۰
نهم	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم)	۵۰۰
دهم	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم)	۵۰۰
یازدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم)	۵۰۰
دوازدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم)	۵۰۰
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	۲۰۰
سیزدهم	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	۲۰۰
چهاردهم	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	۲۰۰
پانزدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم)	۲۰۰
شانزدهم	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	۲۰۰
هفدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم)	۲۰۰
هیجدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم)	۲۰۰
نوزدهم	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم)	۲۰۰
بیستم	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم)	۲۰۰
بیست و یکم	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم)	۲۰۰
بیست و دوم	شرح و تفسیر قرآن کریم (قسمت اول)	۲۰۰
بیست و سوم	تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (قسمت اول)	۲۰۰

۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت اول)	بیست و چهارم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	-
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)	بیست و پنجم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم)	بیست و ششم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم)	بیست و هفتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم)	بیست و هشتم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم)	بیست و نهم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	-
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم)	سی ام
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم)	سی و یکم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم)	سی و دوم
۲۰۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم)	سی و سوم
۲۰۰	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	-
-	هدیه نوروزی: فهرست موضوعی جزوات (همراه با تقویم ۱۳۸۹)	-
-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران	-
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)	سی و چهارم
۲۰۰	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)	سی و پنجم
۲۰۰	تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه (قسمت دوم)	سی و ششم
۲۰۰	شرح رساله حقوق حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (قسمت دوم)	سی و هفتم
۲۰۰	مجموعه دستورالعملها و بیانیهها (قسمت اول)	سی و هشتم

با توجه به آنکه تهیه‌ی این جزوات، مستقل از هر سازمان یا مؤسسه‌ی خیریه و یا انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت سفارش جزوات، فقط با شماره‌ی تلفن ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ تماس بگیرید.

بدینوسیله از همه افرادی که در تکثیر این جزوه توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.